

معنوان داری موثر برای جلوگیری از شیوع بیماری سرریز تولید تجویز فرموده است . حالاد بکرمساجت میکند
 مرغش يك پادارد . آیا کارگر قادر است بادست خودش در زیر آسمان نپلکین چیزی ایجاد کند ، کالا تولید
 نماید ؟ مگر او برای کارگر صالحی تهیه نکرده است که وی فقط در آن و با آن میتواند کار خود را جسم نماید ؟
 و چون اکنون قسمت اعظم جامعه از این گداگر سینه ها تشکیل میشود ، آیا او با وسائل تولید خودش ، با پنبه
 و دکش خدمت بی اندازه ای بجامعه و بهره نسبت بکارگر نکرده است که علاوه بر همه آنها وسائل زندگی
 را نیز از او دارد ؟ آیا او نباید این خدمت را بحساب بیاورد ؟ ولی مگر کارگر هم در مقابل با تندیل نمودن
 پنبه و دکش به نخ جبران خدمت را نکرده است ؟ علاوه اینجا اصلاح صحبت بر سر خدمت نیست (۱۰) خدمت
 جز تا غیر مفید يك ارزش صرف چیز دیگری نیست خواه این ارزش صرف کالا باشد یا کار (۱۱) . ولی اینجا سخن
 بر سر ارزش مبادله است . سرمایه دار ارزشی بمقدار ۲ شیلینگ بکارگر پرداخته است و کارگر با افزودن سه
 شیلینگ ارزش به پنبه معادل کامل آنرا بهی پس داده است ، ارزش در برابر ارزش . دوست ماکه هم اکنون
 این فرور کار فرمایانه باد در گلو انداخته بود بکمرته حالت فروتنی کارگر ساده ای بخود میکرد . مگر خود او
 کار نکرده ؟ کار مراقبت و بازرسی بمسندگان را بمسند نکرده است ؟ مگر این کار او نیز ارزش بوجود
 نمآورد ؟ مگر کارگر (overlooker) و مدیرش (manager) شانه هارا بالا میاندازند . در این
 اثنا سرمایه دار بالبخند شادمانه ای قبایله معمولی خودش را از سرمیکرد . وی بامرثیه خوانیهای خود ما را
 ریشخند کرده بود . او صد دینار هم برای این مباحثات ارزش قائل نیست . وی تمام این کلاه شرمی هسای
 پوشیده و این باوه سرانتهای توخالی را به استادان علم اقتصاد وامیکد ارد که برای همین کار پول میگیرند و
 حرفه آنهاست . خود او مرد عمل است و در واقع هیچگاه قرض در بند گفته های خارج از معاملات نیست
 ولی خوب میداند که در معاملات خود چه میکند .

حالا کمی مطلب رانزد بکفر مورد بررسی قرار دهیم . ارزش روزانه نیروی کار از آنجهت به ۲ شیلینگ بالغ
 کرد بد که در این نیرو نصف روزانه کار مجسم شده بود یعنی از آن جهت که وسائل ضروری زندگی برای تولید
 نیروی کار در هر روز نصف روزانه کار میآرزد . ولی کارگر گفته ای که در نیروی کار پنهان است و کار زنده ای که
 این نیرو میتواند انجام دهد ، مخارج نگاهداری روزانه این نیرو و برز روزانه آن ، دو مقدار کاملا متفاوت

(۱۰) " هر چه میخواهی زبان بخود ستانی ، بآرایش و پیرایش خوبستن بگشای . . . ولی کسیکه بیش از آنچه
 میدهد میستاند ربا خوار است و این خود خدمت پشور نیست بلکه قدم برداشتن بزبان دیگری است مینا
 مانند کسی که کلاهبرداری و قارت میکند . هر چیزی را که بنام خدمت پانیکوکاری مینامند ، نیکی و خدمت
 نیست . يك مرد وزن زنا کار بهم خدمت میکنند و بيك بگرلند می بخشدند . يك سرباز مزدور بنا بحرفه
 خود بيك آدم کش خانه آتش سوز باین نحو خدمت میکند که او را در آد کشی و راهزنی و غارت و در
 تجاوز باموال و اشخاص یاری مینماید . خدمت هواداران پاپ به هم کیشان ما اینست که همه آنها را
 غرق میکنند ، نمیسوزانند ، نمیکشند و همه آنها را در زندانهای پوسانند بلکه برخی از آنها را زند
 نگاه میدارند و فقط باین اکتفا میکنند که پس از ضبط کلیه گز ارائی آنها را طرد مینمایند . اهلیم نیز به
 خدمتگذاران خود خدمت بزرگ و بی اندازه میکند . . . خلاصه آنکه عالم روزانه بزاز خدمات و نیکی
 کارهای بزرگ و عالی است ."

(مارتین لوتر: خطاب به کشیشان - موهله علیه ربا خواری)

(Martin Luther: "An die Pfarrherra , wider den Wucher zu pre-
 digen etc." Wittenberg, 1540).

(۱۱) در این مورد من در کتاب " درباره انتقاد از علم اقتصاد " صفحه ۱۴ و بعد مظر کرده ام که :
 " خدمت را که موهله خدمت " باید با اقتصاد دانهایی از نوع ژان بائیست به فرد يك باستیا بکنسد
 مفهوم است ."

هستند. اولی ارزش مبادله اثرات تعیین میکند و دومی ارزش مصرف آنرا تشکیل میدهد. اینکه ارزش نصف روز کار برای زندگی ۲۴ ساعته کارگر ضرور است بهیچوجه مانع از آن نیست که وی تمام روز کار کند. پس ارزش نیروی کار و ارزش افزائی طی پروسه کار دو مقدار مختلف هستند. هنگامیکه سرمایه دار نیروی کار را میخسرد همین اختلاف ارزش را در نظر داشت. صفت سود مند نیروی کار در نرخ رشتن و کفش ساختن فقط شرط لازم و اجیبی (*conditio sine qua non*) بود زیرا برای اینکه کاری ارزش افزاین باشد باید در شکل سود مندی بروز کند. ولی آنچه قاطع و جازم بود همانا ارزش مصرف ویژه این کالا بود که عبارتست از سرچشمه ارزش بودن و بیشتر از ارزش خود آفریدن. این همان خدمت خاصی است که سرمایه دار از او انتظار دارد و وی در این مورد طبق قوانین مبادله کالاها رفتار میکند. در واقع فروشنده نیروی کار مانعند فروشنده هر کالای دیگر ارزش مبادله کالا را میستاند و ارزش مصرف آنرا منتقل میکند. وی بدون تسلیم این یکی نمیتواند آن دیگری را بدست آورد. همانطور که ارزش مصرفی که فروخته شد مال روشن فروشنده نیست، ارزش مصرف نیروی کار یعنی خود کار نیز از آن فروشنده آن نیست. دارندة پول ارزش روزانه نیروی کار را پرداخته است و بنابراین استفاده از آن در اثنای روز، در تمام مدت روزانه کار بوی تعلق دارد. اینکسه نگاهداری روزانه این نیروی کار فقط نصف روزانه کار میارزد، در حالیکه نیروی کار تمام روز عمل میکند و بکار میافتد و اینکه بالنتیجه ارزشی که از استفاده آن طی یکروز حاصل میشود و برابر ارزش روزانه خود نیروی کار است، عبارت از اقبال ویژه ایست که بخردار روی آورده ولی بهیچوجه بی عدالتی در حق فروشنده نیست.

سرمایه دار ما همین مورد را که موجب شادمانی اوست پیش بینی کرده است. بنابراین کارگر نه تنها وسائل تولیدی را که برای شش ساعت کار لازمست، بلکه آنچه را که برای یک پروسه ۱۲ ساعته کار ضرور است در کارگاه میباید. اگر ۱۰ فوند پنجه شش ساعت کار را جذب میکند و تبدیل به ۱۰ فوند نخ میشود، ۲۰ فوند پنجه ۱۲ ساعت کار جذب میکند و تبدیل به ۲۰ فوند نخ میگردد. اکنون محصول این پروسه امتداد یافته کار را مورد مطالعه قرار دهیم. در ۲۰ فوند نخ حالا ۵ روز کار تجسم یافته است که ۴ روز آن در پنجه و دوک مسورد صرف وجود دارد و یکروز هم در جریان ریسندگی بوسیله پنجه جذب گردیده است. ولی بهمان ۵ روز کار بهعلا عبارت از ۲۰ شپلینگ یا یک لیره و ۱۰ شپلینگ است. این مبلغ قیمت ۲۰ فوند نخ است. پس قیمت یک فوند نخ مثل پیش همان یک شپلینگ و ۶ پنس است اما قیمت مجموع کالاهائی که در این پروسه بکار رفته از ۲۷ شپلینگ تجاوز نمیکند در صورتیکه ارزش نخ به ۳۰ شپلینگ بالغ شده است. ارزش محصول نسبت به ارزشهائی که برای تولید آن قبلا پرداخته شده است افزایش یافته است. بدین طریق ۲۷ شپلینگ پسنسه ۳۰ شپلینگ بدل شده و یک اضافه ارزش ۳ شپلینگی زائیده شده است. بالاخره این شمبده با موفقیت قسرین گردیده و پولی بسرمایه بدل شده است.

مسئله در تمام شرایط خود حل شده بدون اینکه قانون مبادلات مورد تعطیلی قرار گرفته باشد. معادل در برابر معادل مبادله شده است. سرمایه دار بهعناهیة خریدار، همه کالاهای یعنی پنجه، دوک و نیروی کار را طبق ارزش هر کدام پرداخته است. سپس همان کاری را که هر خریدار کالای دیگری میکند انجام میدهد یعنی ارزش مصرف آنرا مورد استفاده قرار میدهد. روند مصرف نیروی کار که در همین حال روند تولید کالا است محصولی به میزان ۲۰ فوند نخ با ارزش ۳۰ شپلینگ باز میدهد. سرمایه دار که از بازار بصورت خریدار آمده بود اکنون مانند فروشنده بازار بر میگردد. وی نخ را از قرار فوندی یک شپلینگ و ۶ پنس، نه یکشاهی بالاتر و نسه یکشاهی پائین تر از ارزشش، میفروشد و با وجود این ۳ شپلینگ بیش از آنچه قبلا در دوران گذاشته بود از دوران بیرون میکشد. تمام این جریان، یعنی تبدیل پول بسرمایه، هم در دوران انجام میگیرد و هم در داخل آن انجام نمیگیرد. تبدیل پول بسرمایه از آنجهت بوسیله دوران انجام میگردد که مشروط بخريد نیروی کار از بازار است. و بدان سبب در دوران انجام نمیشود که دوران فقط مقدمه پروسه ارزش افزائی است که آن خود در محیط تولید واقع میگردد. از اینروست که همه چیز در نیکوترین حالات و در بهترین موالم

سکن برفوع می پیوندد* (tout pour le mieux dans le meilleur des mondes possibles)

هنگامیکه سرمایه دار پول را تبدیل بکالاها می میکند که بشاید مصالح مادی محصول نو یا عوامل روند کار مورد استفاده قرار میگیرند، درحالیکه وی نیروی زنده کار را در پیکر مرده آنها میداند، ارزش کارگذاشته، تجسم یافته و مرده را سرمایه، یعنی ارزش ارزش زائی مبدل میکند که همچون هیولای جاننداری "بکار" میافتد، چنانکه گوئی شور عشق در درون دارد.

اکنون اگر پروسه ارزشی آفرینی را با پروسه ارزش افزائی مقایسه کنیم ملاحظه میشود که روند ارزش افزائی بجز از این نیست که روند ارزش آفرینی در "نقطه معینی امتداد یافته است". اگر پروسه ارزش آفرینی فقط تا نقطه ای امتداد یابد که ارزش پرداخته شده از طرف سرمایه بوسیله معادل تازه ای جبران شود، در آن صورت عمل عبارت از پروسه ارزش آفرینی ساده است. ولی اگر پروسه ارزش آفرینی از این نقطه تجاوز نماید آنگاه روند ارزش افزائی آغاز میگردد.

اگر در مرتبه دوم و پروسه ارزش آفرینی را با پروسه کار مقایسه کنیم آنگاه پروسه کار عبارت از کار سود مندی خواهد بود که ارزشهای صرف تولید میکند. در این مورد حرکت از نقطه نظر کیفی، از لحاظ نوع و نحوه مخصوص خود و طبق هدف و محتوی آن دیده میشود. همین روند کار در پروسه ارزش آفرینی تنها از جهت کمی آن نموده میشود. در اینجا فقط سخن بر سر زمانی خواهد بود که کار برای انجام عمل خود لازم دارد یا به عبارت دیگر بر سر مدتی است که نیروی کار بطور مفید صرف میگردد. و نیز در این مورد کالاهائی که در پروسه کار وارد میشوند دیگر بشاید عوامل مادی نمی بحساب نمیآیند که در نیروی کار فعال و هدف دار نقش مشخصی ایفا نمینمایند. بلکه فقط بشاید مقدار معینی از کار تجسم یافته تلقی میگردد. اعم از اینکه در درون وسایل تولید تجسم یافته باشد و یا بوسیله نیروی کار افزوده شده باشد، از این پس کار فقط بر حسب زمانش محاسبه میشود، بر حسب فلان مقدار ساعت، روز و غیره.

با این وجود کار فقط تا آنجا بحساب میآید که زمان بکاررفته در تولید ارزش صرف، اجتماعا لازم باشد. این شرط خود دارای جنبه های مختلفی است. نیروی کار باید تحت شرایط عادی عمل کند. مثلاً اگر وسیله کاری که اجتماعا در مورد ریسندگی رواج دارد ماشین نخریسی باشد آنگاه نباید چرخ ریسندگی بدست کارگر داده شود. یا نباید بجای پنجه ای که معمولاً مرغوب است پنجه ای در اختیار وی بگذارند که هر لحظه پاره شود. در این مورد کارگر بیش از زمانی که اجتماعا برای تولید یک فنوند نخ لازمست وقت صرف میکند و از این مدت اضافی نه ارزش و نه پول بوجود میآید. ولی مادی بودن عوامل مادی کار بکارگر مربوط نیست بلکه سرمایه دار بستگی دارد. شرط دیگر عبارت از عادی بودن خود نیروی کار است. نیروی کار باید در رشته شخصی که مورد استفاده قرار میگیرد دارای آن درجه متوسط از مهارت، آمادگی و سرعت باشد که در آن رشته متداول است. ولی سرمایه دار ما در بازار کار آنچنان نیروی کاری خریداری میکند که دارای مرغوبیت عادی باشد. و نیز این نیرو باید در حد متوسط عادی کوشش را درجه شدت بی که اجتماعا متداول است بروز نماید. بهمین سبب است که سرمایه دار بسانگرانی تمام مراقب است که مبادا لحظه ای بدون کار تلف شود. وی نیروی کار را برای مدت زمان معینی خریداری کرده است و ملاحظه دارد که بمال خود برسد و نمیخواهد که او را بدزدند. و بالاخره شرط دیگر - شرطی که برای اجرا آن همین جناب آقا قانون مجازات مخصوص بخود دارد - اینست که مواد خام و وسایل کار بهبوده صرف نشود زیرا مصالح با وسایل کار تلفه شدند. نماینده مقدار کار زائد تجسم یافته هستند و لذا بحساب نمیآیند و در محصول

ارزش آفرینی وارد نمیشوند (۱۷).

می بینیم که تفاوت بین کار، از این جهت که ارزش صرف است و همان کار از لحاظ اینکه آفریننده ارزش است، تفاوتی که ما سابقاً از تحلیل کالا استخراج نمودیم، اکنون مانند اختلاف درد و جهت متفاوت پروسه تولید نمودار میشود. روند تولید، بمثابة وحدت پروسه کار و پروسه ارزش آفرینی، عبارت از روند تولید کالا است. روند مزبور، بمثابة وحدت پروسه کار و پروسه ارزش افزائی، عبارتست از روند تولید سرمایه داری، یعنی شکل سرمایه داری تولید کالائی.

بعد خواهیم دید که در مورد پروسه ارزش افزائی این امر کاملاً بی تفاوت است که کار مورد تملک سرمایه - دار عبارت از کار ساده اجتماعاً متوسطی باشد یا کار غیرنرمی باشد که دارای وزن مخصوص بالاتری است. کاری که بمثابة کار بالاتر و بهتر در برابر کار متوسط اجتماعی قرار میگیرد عبارت از بروز نیروی کاری است که در درون آن مخارج کار کمی بیشتری وارد شده و تولید آن نیرو زمان کار بیشتری را ایجاد کرده است و بنابراین

(۱۷) این یکی از آن اوضاع و احوالی است که موجب گران تمام شدن تولید مبتنی بر بردگی میگردد. در جریان

این تولید بنا بر اصطلاح جالب قدما تفاوت کارگر با حیوان و افزار بیجان در اینست که کارگر ابزار صد ادر *Instrumentum vocale*، حیوان افزار نیمه صد ادر *Instrumentum semivocale* و کار افزار بیجان، افزار صامت یا کنگه *Instrumentum mutum* است. ولی بنسبت به حیوان و کار افزار میماند که وی نه تنها برابر با آنها نیست بلکه انسان است. بنده، در حالیکه بسا حرص تمام *con amore* نسبت به حیوانات بد رفتاری میکند و کار افزار را خراب مینماید، احساس تفاوت خوش را با آنها بوجود میآورد. به همین سبب است که در این شیوه تولید مسئله استعمال خشن تسبیح و سنگین ترین وسائل کار بمثابة یک اصل اقتصادی پذیرفته شده است تا خسارت و سنگینی این وسائل خراب کردن آنها را دشوار سازد. از اینرو تا قبل از بروز جنگ داخلی و ولت های برده داری که در سواحل خلیج مکزیک قرار داشتند گاو آهنهایی از ساخت چین قدیم بکار میبردند که زمین را مانند خوک و موش صحرایی، بدون اینکه زمین را بشکافند یا آنرا زیر و رو کنند، شخم میکردند. (بکتاب *J.E. Cairnes* تحت عنوان "The Slave Power" لندن ۱۸۶۲، صفحه ۴۱ و بعد مراجعه کنید). همچنین *Olmsted* در کتابی که تحت عنوان "Sea Board Slave States" نگاشته در صفحه ۴۱ و بعد چنین نقل میکند: «بعضی در اینجا افزارهایی نشان دادند که در کشور ما هیچ مائلی حاضر نیست آنها را بدست کارگر خود بدهد. ۰۰۰ زو اسنگینی و خسارت این آلات چنانست که لااقل کارراده درصد بیش از افزارهایی که ما بکار میبریم دشوار میسازد. با این وجود بعضی اطمینان دادند که نظر به بی علائقی و شیوه خشونت آمیزی که بردگان این افزار را بکار میبرند اگر ادوات سبکتر و ظریفتری بآنها داده شود نمیتوان به نتایج رضایت بخش امیدوار بود. افزارهایی که ما بکارگران خود میدهمیم در کدام زارهای و جبههها یک روز هم دوام نخواهند کرد با اینکه زمین در آنجا نرمتر و کم سنگتراز زمین - های ماست. همچنین هنگامیکه من سؤال میکنم چرا در کلیه مزارع بجای اسب از استر استفاده میکنند نخستین دلیلی که اقامه میشود و عقیده دارند که دلیل قاطعی است اینست که اسبها نمیتوانند بد رفتارهایی را که سیاهان نسبت به آنها روا میدارند تحمل کنند. اسبها همواره بوسیله اینان چنان مضروب میشوند که بزودی لنگ و ناقص میگرددند. در صورتیکه قاطرها این ضربات را تحمل میکنند بدون اینکه جسامت بسیار شوند و حتی اگر یکی دو بار هم علیتی بآنها برسد زیاد ناراحت نمیشوند. آنها سر مسامحانه نیز اگر تهنات نشوند و با آنها با یک طاققت فرما وادارند به طاعت نمیشوند. برای دیدن بد رفتاری هایی که هر لحظه علیه حیوانات اعمال میشود احتیاجی نیست که من از تجربه اطلاق تحریر خود با فراتر گذارم. این رفتار است که نزد هر *Farmer* (اجاره دار) شمالی بطور قطع موجب رانندگی کشاورز مزدور میگردد».

بیش از نیروی کار ساده ارزش دارد. وقتی ارزش این نیرو با لاتر است مسلماً بریز آن نیز مستلزم کارها لاترسی است و بالنتیجه در همان فاصله زمانی در ارزشهای بالنسبه عالیتری تجسم مییابد. ولی درجه تفاوت بین کار ریسندگی و جواهرسازی هرچه باشد، آن بخش از کاری که طی آن کارگر جواهرساز ارزش نیروی کار خود را جبران میکند بهیچوجه از لحاظ کیفی با بخش دیگر کاری که اضافه ارزش تولید میکند متفاوت نیست. پس از مانند پیش اضافه ارزش از مزایای کمی کار بیرون میآید که خود از مدت امتداد یافته همان پروسه کارنشایی گردیده است، منتها در یک مورد از پروسه تولید نخ و در مورد دیگر از پروسه جواهرسازی خارج میگردد (۱۸).

از سوی دیگر در مورد پروسه ارزش آفرینی همواره باید کار عالیتر بکار متوسط اجتماعی تجزیه شود. مثلاً بکرز کار عالیتر در برابر x روز کار ساده (۱۹).

بدین طریق از انجام یک عمل زائد اجتناب شده است و تحلیل مطالب در نتیجه این فرض که کارگر مورد استفاده سرمایه کار ساده متوسط اجتماعی اجرا میکند، آسان گردیده است.

(۱۸) تفاوت بین کار عالیتر و کار ساده skilled and unskilled labour (کارآموزش یافته و کار بدون آموزش) در قسمتی فقط مبنی بر مصورات است بالا اقل بنا بر تفاوتهایی است که بدنیاست واقعیت خود را از دست داده اند و تنها بر سهیل عادت بجای مانده اند. قسمتی نیز مبنی بر وضع و خیم قشرهایی از طبقه کارگر است که کمتر از دیگران امکان یافته اند ارزش نیروی کار خود را بازستانند. حوادث تصادفی نیز چنان نقش بزرگی بازی میکنند که کارهای از یک نوع جای خود را تغییر میدهند. مثلاً آنجایی که ساختن جسمانی طبقه کارگر ضعیف شد یا نسبتاً تحلیل رفته، یعنی در کلیه کشورهای که تولید سرمایه داری شامل یافته است بطور کلی کارهای شاق که کوشش بیشتر مضلانی لازم دارند بصورت کار عالیتر در میآیند در حالیکه کارهای ظریفتر بدرجه کار ساده باقی میمانند. بطور مثال در انگلستان کار یک بنا (bricklayer) درجه ای بمراتب بالاتر از کار کسی دارد که به گلدوزی میپردازد. از طرف دیگر کارکنفرینبه چین (rustian cutter) که هم کوشش بدنی بسیار میرد و هم کار نامالی است کار ساده محسوب میگردد. از این گذشته نباید تصور کرد که کار عالی ادعایی مقام مهبی را در مجموع کار ملی احراز میکند. بنا بر محاسبات Laing در انگلستان (بانهضام ایالت گال) زندگی یازده میلیون و سیصد هزار نفر مبتنی بر کار ساده است. اگر یک میلیون نفر اشراف و یک میلیون دیگر فقیر، ولگرد، جانی، فواحش و غیره را ضحاک کنیم، از مجموع ۱۸ میلیون نفری که در زمان نوشتن این کتاب جمعیت انگلستان را تشکیل میداد، ۴ میلیون و ۶۵۱ هزار نفر برای طبقات متوسط باقی میماند که صاحبان عواید کوچک، کارندان، نویسندگان، آموزگاران و غیره نیز در رد آنها شمرده شده اند. برای اینکه این ۴ میلیون و ۶۵۱ نفر را بدست آورد، وی علاوه بر بانکداران و غیره، کارگران کارخانه را نیز که بهتر از دیگران مسخره میکنند در رزمه بخش زحمتکش طبقه متوسط حساب نمود. است و نیز بناها در عداد کارگران مرده بشمار آید و اندک سهمی برای وی یازده میلیون نفر باقی مانده است.

(S. Laing (ed): "National Distress etc." London, 1844, P. 51)

"طبقه بزرگی که بنحیاز کار عادی چیز دیگری برای تهیه وسایل زندگی خود ندارد تولید معظلم مردم را تشکیل میدهد."

(James Mill, in art. "Colony" Supplement to the Encyclopaedia Britannica " 1831, P. 8.)

(۱۹) Samuel Laing (۱۷۸۰-۱۸۶۸) - نویسنده و سیاح انگلیسی مصنف کتب چندی درباره

وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای اروپایی.

(۲۰) هنگامیکه کار بمعنای اندازه گیر ارزش مورد نظر قرار میگیرد مقصود از آن ضرورتاً کار از نوع معینی است.

که رابطه آن با انواع دیگر کار باسانی مشخص میگردد.

("Outlines of Political Economy", London, 1832, P. 22, 23).

سرمایه ثابت و سرمایه متغیر

عوامل مختلفه پروسه کار بشو متفاوتی در آفرینش محصولات ارزشمند شرکت میکنند. کارگر، قطع نظر از محتوی، هدف و خصلت کارش، در نتیجه اضافه نمودن مقدار مسمی کار، ارزش نوشی به محصول کما میافزاید. از سوی دیگر ارزشهای وسائل تولید مصرف شده از نوعی جزی از محصول ارزشمند نمایان میگردد مانند ارزش پنبه و دوك در ارزش نخ. پس ارزش وسائل تولید در نتیجه انتقالش به محصول حفظ میشود. این انتقال در جهان پروسه کار طی تبدیلی وسائل تولید به محصول انجام میگردد. پس کار واسطه این انتقال است. اما باید بدینچه نحو؟

کارگر در زمان واحد دوبار کار نمیکند، یکبار برای افزودن ارزش جدیدی به پنبه و یکبار دیگر، برای حفظ ارزش قدیمی آن، یعنی بار دیگر برای انتقال ارزش پنبه ای که روی آن کار میکند و برای انتقال ارزش دومی که بوسیله آن کار انجام میدهد، زحمت نمیکند. بلکه فقط با افزودن ارزش تازه است که وی ارزش کهنه را حفظ میکند. ولی نظر باینکه افزایش ارزش جدید به محصول کار و حفظ ارزشهای کهنه در محصول، دو نتیجه کاملاً متفاوتی هستند که کارگر در یک زمان، و با اینکه طی همین مدت فقط یکبار کار میکند، بدست میآورد، مسلم است که دو جهت بودن نتیجه فقط بوسیله دو جانبه بودن کار خود او توضیح پذیر است. این کار باید در زمان واحد بنا به یک خاصیت ارزش ایجاد کند و بنا به خاصیت دیگر ارزش حفظ نماید یا انتقال دهد. اکنون باید بدینگونه هر کارگر زمان کار خود را به محصول طبق میکند و بالنتیجه ارزش میافزاید؟ این امر همواره در شکل شیوه کار بارآوری که ویژه خود است انجام میگردد. پسند زمان کار را فقط بهنگام رشتن، بافنده در چین بافتن و آهنگر در انتهای آهنگری میافزاید. ولی بوسیله همین شکل هدف دار که آنها بطور کلی کار میافزایند و بنا بر این ارزش نو میآفرینند، بوسیله همین رشتندگی، بافندگی و آهنگری است که وسائل تولید از قبیل پنبه، دوك، نخ، چرخ رشتندگی، آهن و سندان عوامل تشکیل دهنده بسک محصول یعنی قوام ارزش مصرف تازه ای میگردد (۲۰). شکل قدیمی ارزش صرفشان ناپدید میشود ولی فقط برای اینکه در شکل ارزش مصرف جدیدی درآید. در مطالعه پروسه ارزش آفرینی ملاحظه شد که هرگاه بسک ارزش صرف، در جهان تولید ارزش مصرف جدیدی، بدرستی مورد استفاده قرارگیرد، زمان کاری که برای بوجود آوردن آن ارزش صرف مورد استفاده لازم بوده است جزی از زمان کار لازم برای تولید ارزش صرف جدید میگردد، یعنی عبارت از زمان کار است که از وسائل تولید مورد استفاده به محصول منتقل میشود. پس بنا بر این کارگر، ارزش وسائل تولید مورد استفاده را حفظ میکند یا عبارت دیگر آنرا، مانند جزی تشکیل دهنده ارزش، به محصول منتقل نمیکند، ولی این انتقال بوسیله افزایش کلی کاری انجام نمیکرد بلکه بوسیله خصلت مفید خاص این کار، یعنی در نتیجه شکل بارآور ویژه کار الحاق شده تحقق مییابد. کار پنبه بافتن بارآور و آماجندی از قبیل رشتندگی، بافندگی و آهنگری، بعضی تماس خود با وسائل تولید، آنها را از حالت مردگی بیرون میآورد، با آنها روح میدهد، آنها را بصورت عوامل روند کار در میآورد و خود با آنها در محصولات پیوند مییابد.

هرگاه کار بارآور ویژه کارگر رشتندگی نمیداد آنگاه پنبه به نخ تبدیل نمیشد و بنا بر این ارزش پنبه و

(۲۰) کار، نوآفریده ای را بجای نیست شده ای می نشانند.

("An Essay on the Political Economy of Nations" London 1821. P. 13).

دو که هم به نخ منتقل نمیکردید . ولی اگر بعکس همین کارگر حرفه خود را قفسیر دهد و نجار گردد باز مانند پیش طی بکریز کار بمصالح کارخوش ارزش میافزاید . بنابراین ارزش افزائی وی بوسیله کار انجام میگیرد ولی نه از آنجهت که کار از نوع رسیدگی بانجاری است بلکه از حیث اینکه کار، کار مجرد اجتماعی بطور کلی است . کارگر نه از آنجهت مقدار مشخصی ارزش میافزاید که کارش دارای محتوی سود مند ویژه ایست بلکه بدان سبب که کار وی در مدت معینی از زمان انجام یافته است . بنابراین کار رسیدن ، از جهت خاصیت مجرد و کلی خود بمثابة بریز نیروی کار انسانی ، ارزش جدیدی پارزشهای پنه و دو که میافزاید و از لحاظ خاصیت مشخص ، ویژه و سود مندش بمثابة پروسه رسیدگی ، ارزش این وسائل تولید را بمحصول منتقل میکند و لذا ارزش آنها را در محصول ضبط مینماید . از اینجاست که دوجانبه بودن نتیجه کار ، در آن واحد ، ناشی میگردد . در نتیجه یک افزایش کمی ساده کار ارزش جدیدی اضافه میشود و در اثر کیفیت کار اضافه ششده ارزشهای قدیمی وسائل تولید در محصول حفظ میگردد . این تا به شرد دوجانبه کار واحد که از خصلت دوجانبه کار ناشی میگردد در پدیده های مختلفی بطور محسوس نمودار میشود .

فرض کنیم که در نتیجه اختراع جدیدی رسیده امکان یابد که طی ۱ ساعت همانقدر پنبه ای را که سابقا در مدت ۲۱ ساعت میرفت برسد . کار وی بمثابة فعالیت بارآور ، آماجند سود مند ، نیروی خود را شش برابر کرده است . محصول کار نیز شش برابر شده یعنی بجای ۱ فوند نخ ۲۱ فوند نخ تولید گردیده است . ولی اکنون ۲۱ فوند پنبه فقط همانقدر زمان کار جذب میکند که سابقا ۱ فوند پنبه جذب میکرد . پس اکنون ۱ برابر کمتر از کاری که با اسلوب قدیم انجام مییافت ، کار جدید به پنبه افزوده میشود و بالنتیجه فقط یک ششم ارزش سابق باقی اضافه میگردد . از طرف دیگر اکنون در محصول ، یعنی ۲۱ فوند نخ ، ارزش پنبه شش برابر بیشتری وجود دارد . در جریان شش ساعت رسیدگی ارزشی از مواد خام که شش برابر بزرگتر است ضبط میشود و به محصول منتقل میگردد در حالیکه بهمین مواد خام شش بار کمتر ارزش جدید اضافه میشود . بدین طریق نشان داده میشود چگونه خاصیتی که کار بوسیله آن ارزش ایجاد میکند با خاصیتی که بوسیله آن کار ، ضمن همسان پروسه تلقیح ناپدید ، ارزش ضبط مینماید ذاتا متفاوت است . هر قدر در جریان رسیدگی کار لازم بیشتری در همان مقدار پنبه وارد شود ، ارزش جدیدی که پان افزوده شده است بیشتر خواهد بود ولی هر قدر فوند های پنبه ای که در همان زمان کار رفته شده است بیشتر باشد مقدار ارزش قدیمی که در محصول ضبط میشود بزرگتر خواهد بود .

حالا فرض کنیم که بارآوری کار ثابت مانده باشد و بالنتیجه رسیده برای تولید یک فوند پنبه به نخ همان مقدار زمان پیشین را لازم داشته باشد ولی بعکس ارزش مبادله پنبه خود تغییر یافته باشد یعنی مثلا یک فوند پنبه شش برابر بالاتر یا پائینتر از بهای خود ترقی یا تنزل نموده باشد . در هر دو مورد رسیده بکار خود ادامه میدهد و بهمان مقدار پنبه همان مقدار زمان کار و بالنتیجه همان مقدار ارزش میافزاید و نیز در هر دو مورد وی در زمان مساوی همانقدر نخ تولید میکند . ولی با وجود این ارزشی را که از پنبه به نخ یعنی محصول انتقال میدهد بکار شش مرتبه کمتر و بار دیگر شش برابر بزرگتر از پیش خواهد بود . همینطور است در صورتیکه وسائل کار گرانتر یا ارزانتر گردند ولی همواره همان وظیفه را در پروسه کار انجام دهند .

هرگاه شرایط فنی پروسه رسیدگی ثابت بماند و نیز در ارزش وسائل تولید تغییری حاصل نگردد در آن صورت رسیده مانند گذشته در همان زمان کار همان مقدار مواد خام و ماشیه با ارزش ثابت مورد مصرف قرار خواهد داد . در اینحالت ارزشی را که وی در محصول ضبط میکند با ارزش جدیدی که میافزاید نسبت مستقیم خواهد داشت . وی در دو هفته دو برابر بیشتر از یک هفته کار میافزاید و بالنتیجه دو برابر بیشتر ارزشی خواهد افزود در همین حال دو بار زیاد تر مصالح بکار میرود که خود دو بار بیشتر ارزش دارند و نیز دو برابر بیشتر ماشینها را با ارزشی دو بار بیشتر فرسوده میکند و بنابراین در محصول دو هفته ای خود دو بار بیشتر ارزش حفظ میکند تا در محصول یک هفته . هنگامیکه شرایط تولید مشخصی ثابت است ، کارگر هر اندازه زیاد تر ارزش اضافه کند بیشتر ارزش ضبط مینماید ولی ضبط مقدار بیشتری ارزش از آن جهت نیست که وی بیشتر

ارزش افزوده بلکه بسبب آنست که او ارزش را در شرایطی یکسان و مستقل از کارورها خود اضافه نموده است. با این وجود بطور نسبی میتوان گفت که کارگر همواره بهمان نسبتی که ارزش جدید میافزاید ارزشها قدیمی را ضبط میکند. خواه بهای پنبه از یک شیلینگ به ۲ شیلینگ ترقی کند و خواه به شش پنی تنزل نماید کارگر، طی رخم هر تغییری که حاصل شود همواره در محصول یکساعت خود فقط نصف ارزش پنبه ای را ضبط میکند که در محصول دو ساعت او ضبط میگردد. در صورتیکه با آوری کارورها^۱ کارگر تغییر کند یعنی ترقی یا تنزل نماید، و مثلاً طی یکساعت کار بیشتر یا کمتر از سابق پنبه برسد، بهمان نسبت ارزش بیشتر یا کمتری از پنبه را در محصول یکساعت کار خود ضبط مینماید. ولی بهر صورت ارزشی را که در ظرف دو ساعت کار ضبط میکنند دو برابر بیشتر از ارزشی است که در یکساعت کار ضبط مینماید.

باستثنا^۲ حالتی که ارزش فقط بصورت نشانه ای (سهولیک) در علائم ارزشی نموده میشود، ارزش تنها در درون یک ارزش صرف، در درون یک شئی وجود پیدا میکند (خود انسان نیز اگر تنها بمشابه صورت وجودی نیروی کار مورد توجه قرار گیرد، عبارت از یک محصول طبیعی است که با وجود زنده بودن خود ششسی است یعنی چیز باشموری است و کار نیز بهخیر از تظاهر مادی این نیرو چیز دیگری نیست). بنابراین اگر ارزش صرف از بین برود ارزش نیز از بین خواهد رفت. وسائل تولید با از دست دادن ارزش صرفشان ارزش خویش را کم نمیکند زیرا در واقع آنها ضمن پروسه کار فقط از آن جهت چهره قدیمی ارزش صرف خود را از دست میدهند که شکل ارزش صرف دیگری را در محصول بدست آورند. ولی همانقدر که برای ارزش، وجود یافتن در پیکر یک ارزش صرف مهم است، همانقدر موضوع اینکه وی در کدام ارزش صرف وجود یافته بی اهمیت است. این نکته است که استحاله کالاها نیز نشان داد. از این مقدمات چنین نتیجه میشود که طی پروسه کار، از وسائل تولید فقط بآن میزان ارزش محصول منتقل میگردد که وسائل تولید با از دست دادن ارزش صرف مستقل خویش ارزش مبادله خود را نیز از دست میدهند. وسائل تولید فقط آن ارزشی را به محصول منتقل میکنند که خود آنها بمشابه وسیله تولید از دست میدهند. ولی عوامل مادی پروسه کار از این جهت برخوردارهای متفاوتی دارند.

ذقالی که با آن ماشین گرم میشود و همچنین روغنی که با آن محور چرخ چرب میگردد مواد مانند آنها بدون اینکه اثری از خود بجای گذارند ناپدید میشوند. رنگ و سایر مواد ککی ناپدید میشوند ولی در خواص محصول ظاهر میگردد. ماده خام اساس و جوهر محصول است ولی تغییر شکل داده است. بنابراین ماده خام مواد ککی چهره مستقلی را که در حین روند به پروسه کار، بصورت ارزش صرف، دارا بودند از دست میدهند. ولی در مورد وسائل کار مطلب طوری بگراست. افزار، ماشین، بنای کارخانه، ظرف و غیره فقط تا زمانی در پروسه کار مورد استفاده هستند که سیای اولیه خود را حفظ کرده باشند و فردا چون در روز از نو با همان شکل در پروسه کار وارد گردند. وسائل کار همچنانکه در زمان حیات خود یعنی طی پروسه کار سیای مستقل خویش را در برابر محصول نگاه میدارند پس از مرگ نیز قیافه خود را حفظ میکنند. لاشه های ماشین آلات، دست افزارها، کارگاهها و غیره همواره جدا و مستقل از محصولاتیکه در ایجادشان کمک نموده اند وجود دارند. اکنون اگر تمام دورانی که این وسیله کار خدمت کرده است، یعنی از روزیکه وارد کارگاه شده تا روزیکه به انبار اسفاساط رانده میشود، در نظر بگیریم خواهیم دید که در این دوران ارزش صرف آن بطور کامل بوسیله کار صرف شده و بالنتیجه ارزش مبادله آن کاملاً ب محصول انتقال یافته است. مثلاً اگر یک ماشین ریختگی ده سال عمر کرده باشد، طی پروسه کار ده ساله تمام ارزشش ب محصولات ده سال منتقل گردیده است. بنابراین در زمان زندگی یک وسیله کار تعداد کم و بیشی از پروسه های کار را، که همواره بکلیه آن وسیله از نو تکرار شده اند، در بر میگیرد. آنچه بر وسیله کار میگذرد همان ماجرائی است که بمراتبان میآید. هر انسانی روزانه ۲۴ ساعت میبرد ولی از قیافه هیچ آدمی نمیتوان دقیقاً تشخیص داد که تا آنوقت چند روز مرده است. معذراً این امر مانع از آن نمیشود که شرکتهای بهره نتیجه گیر بهای بسیار مطمئنی از زندگی متوسط انسان بدست آورند، و بالاتر از آن، به نتایج بهره ای برسند. در مورد وسیله کار نیز چنین است. از روی تجربه معلوم است که یک

وسیله کار، مثلا ماشینی از نوع همین بطور متوسط چند رهم میکند. اگر فرض شود که ارزش مصرف آن در پروسه کار شش روز دوام میآورد در آن صورت وی بطور متوسط در جریان هر روز یک ارزش مصرف خود را از دست میدهد و بنابراین روزانه یک ارزش خود را به محصول منتقل مینماید. بدین طریق است که فرسودگی هر وسیله کار حساب میشود، مثلا روزانه چند ارزش مصرف از دست داده و به آن نسبت در روز چند ارزش خود را به محصول منتقل نموده است.

در اینجا بنحو بارزی نشان داده میشود که یک وسیله تولید هیچگاه بیش از آن قدر ارزشی که خود در پروسه کار، با نابود شدن ارزش مصرفش، از دست میدهد، به محصول منتقل نمیکند. اگر وسیله تولید دارای ارزشی نباشد که از دست بدهد، یعنی محصول کار انسانی نباشد، هیچگونه ارزشی هم به محصول انتقال نمیدهد. بنابراین در مورد کلیه وسائل تولیدی که در طبیعت بدون دخالت انسان وجود دارد، مانند زمین، باد، آب، آهنی که در رگه معدن است، چوب جنگلهای بکر و غیره، حال بدین سوال است:

اینجا بدین جالب دیگری برابر قرار میگیرد. مثلا ماشینی را فرض کنیم که ارزش آن ۱۰۰۰ لیره استرلینگ باشد و طی ۱۰۰۰ روز اسقاط شود. در این مورد هر روز یک ماشینی کم میشود و به محصول منتقل میگردد. ولی با اینکه نیروی حیاتی ماشینی در حال تنزل است همواره مجموع آن در پروسه کار عمل میکنند. بنابراین ثابت میشود که یک عامل پروسه کار، یعنی یک وسیله تولید، کلا در پروسه کار وارد میشود و لیس در پروسه ارزش افزائی جزئی شرکت میکند. در اینجا تفاوت بین پروسه کار و پروسه ارزش افزائی در عوامل مادی آنها منعکس میگردد چنانکه وسیله تولید واحد، به مثابه عنصر پروسه کار، تماما، و به مثابه رکن ارزش آفرینی، فقط جزئی، در همان پروسه تولید بحساب میآید (۲۱).

(۲۱) در اینجا صحبت از کارهای تعمیری وسائل تولید از قبیل ماشین و ابنیه و غیره نیست. ماشینی که تعمیر میشود وظیفه وسیله کار را انجام نمیدهد بلکه خود وظیفه صالح کار را میدهد. در پروسه کار با آن کار انجام نمیشود بلکه خود او مورد کار قرار میگیرد تا ارزش مصرفش مرمت شود. این قبیل کارهای تعمیری را میتوان برای تسهیل منظوری که در این همواره در داخل کاری که برای تولید وسیله کار لازمست مستتر فرض نمود. در متن سخن بر سر آن فرسودگی است که هیچ پزشکی نمیتواند معالجه کند و رفته رفته بمسگرک میانجامد، از آن سایشی که نمیتوان گاه بگاه جای آنرا پر کرد، مانند آن کاردی که بالاخره وقتی برای تعمیر نزد چلنگر برده میشود میگوید دیگر به تهنه نواند اختن شمارزد. در متن دیدیم که مثلا ماشینی در هر یک از پروسه های کار بالتعام وارد میشود در صورتیکه در پروسه ارزش افزائی همزمان خود فقط جزء جزئی داخل میگردد. از اینرو میتوان درباره درهمی مفاهیم ذیل قضاوت نمود: «ریکارد و آن جزئی از کار ماشین ساز را که در ساختمان ماشین جواب پائی وارد شده است مورد بحث قرار میدهد و آنرا به مثابه کاری تلقی میکند که مثلا در ارزش یک جفت جواب جابگین گردیده است.» معنی اتمام کاری که هر جفت جواب را تولید کرده است مجموع کار ماشین ساز را در بردارد نه جزئی از آنرا زیرا ماشین جفت های بسیاری جواب تولید میکند و بدون استعمال تمام ماشینها مکان ساختن هیچیک از این جوابها نیست.

("Observations on Certain Verbal Disputes in Political Economy particularly Relating to Value, and to Demand and Supply." London, 1821; P, 54).

صنف که فوق العاده از خود راضی است "Wiseacre" (حکمت گر)، هم در مورد درهمی فکری و هم در مورد مشاجره قلمی از این جهت ذیحق است که نه ریکارد و نه هیچ اقتصاددان دیگری، چه قبل و چه بعد از او، در جهت کار را دقیقاً تشخیص نداده است و بنابراین نقش متفاوت آن دو در تشکیل ارزشها هم کمتر مورد تحلیل قرار گرفته است.

از سوی دیگر، ممکن است بهعکس یک وسیله تولید تماماً در پروسه ارزش افزایی وارد شود در حالیکه فقط جزئی از آن در پروسه کار داخل میگردد. فرض کنیم که در پنبه ریسی، از ۱۱۰ فوند پنبه روزانه ۱۰ فوند افت وجود داشته باشد، که نه تنها بخشی از آنها در نهایت بلکه بیاد هوا (devil's dust) تبدیل میشوند. معیناً اگر این افت ۱۰ درصد عادی است و در کار متوسط حلاجی غیر قابل اجتناب است، ارزش ۱۰ فوند پنبه، با اینکه هیچ جزئی از تنخ را تشکیل نمیدهد، کاملاً مانند ارزش ۱۰۰ فوند پنبه ای که ماده اساسی ارزش نخ است، در ارزش نخ وارد میگردد. برای اینکه بتوان از ۱۰۰ فوند پنبه نخ ساخت لازم بود که ارزش صرف ۱۰ فوند پنبه بصورت غبار ناپدید گردد. بنابراین ناپودی این مقدار پنبه یکی از شرایط تولید نخ بشمار میآید و درست به همین جهت است که ارزش آن در نخ وارد میشود. این حکم در باره کلیه زیاده های پروسه کار، لااقل تا این حد صادق است که آنها مجدداً وسیله تولید تازه ای نشوند و بالنتیجه ارزش صرف جد پسند و مستقلی را تشکیل ندهند. همچنانکه در کارخانه های بزرگ ماشین سازی و چغستر کوهپاشی از تراشه آهن دیده میشود که عیناً مانند چوب دم رند و بوسیله ماشینهای غول پیکر بریده شده اند و شبانه با واگونها برای بزرگ از کارخانه بکوره آهن گدازی منتقل میگردد و روز بعد از نو بصورت قطعات جسم آهن از کوره بکارخانه بر میگردد.

در جریان پروسه کار، وسائل تولید فقط تا حدی که در شکل ارزشهای مصرف گذشته شان، ارزش از دست میدهند، به پیکر جدید محصول ارزش منتقل میکنند. واضح است که حداکثر ارزشی را که ممکن است وسائل مزبور ضمن پروسه کار از دست بدهند محدود به مقدار ارزشی است که بدو با آن وارد پروسه کار شده اند. با عبارت دیگر محدود به زمان کاری است که برای تولید خود آنها لازم یافته است. بنابراین وسائل تولید هرگز نمیتوانند بیش از آن ارزشی که خود، مستقل از پروسه کار مورد عمل، دارا هستند، به محصول ارزش بیافزایند. سود خدی کارافزار، ماشین یا وسیله تولید هر قدر باشد، اگر فرضاً قیمت آن ۱۰۰ لیره استرلینگ یا معادل ۵۰۰ روز کار باشد، هیچگاه مجموع محصولی که در ایجادش شرکت دارد بیش از ۱۰۰ لیره استرلینگ نمیتواند بیافزاید. ارزش وی بوسیله پروسه کاری که در آن بشا به وسیله تولید وارد میشود تعیین نمیکرد، بلکه پروسه کاری که وی از آن مانند محصول بیرون آمده است معین ارزش اوست. او در پروسه کار فقط به منزله ارزش صرف، به منزله چیزی که دارای خاصیت مفیدی است، بکار میرود و بنابراین اگر قبل از ورودش در این پروسه ارزشی نداشته است ارزشی هم به محصول نمیدهد (۲۲).

(۲۲) از اینرو میتوان به بی پایگی و به بزرگی نظریه ژان باتیست سه بی برد که میخواهد اضافه ارزش (سود، بهره و بهره سالکانه) را از "services products" (خدمات مولد) ای که وسائل تولید مانند زمین، کارافزار، چرم و غیره بوسیله ارزش مصرفشان در پروسه کار انجام میدهند، منتزع سازد. آقای ویلهلم روشر W. Roscher (۲) که هیچ فرصت اداحی دلشد بوی را با سانس از دست نمیدهد مگر آنکه انرا سیاه بر سفید ثبت کرده باشد، فریاد بر میدارد که: "ژان باتیست سه بسیار درست متذکر میشود "Traité" جلد اول، فصل چهارم "که ارزش ایجاد شده بوسیله چرخ روغن کشی، پس از وضع کلیه مخارج، چیز نوی است که چرخ بوسیله آن بوجود آمده است، متفاوت است". ("Die Grundlagen der Nationalökonomie", 3. Aufl. 1858, Seite 89. Note).

بسیار درست است که بوسیله چرخ کشیده شده چیز است که با کار صرف شده در ساختن چرخ بسیار متفاوت است. آقای روشر تحت نام "ارزش" اشیا را مانند "روغن" را میفهمد زیرا روغن دارای ارزش است ولی چون در طبیعت نیز روغن نفتی وجود دارد (ولو اینکه بطور نسبی بقدر خیلی زیاد) یافت نمیشود (وی مطلب دیگری را از آن استنتاج کرده مینویسد: "وی (یعنی طبیعت) غیر از هیچگونه ارزش بقیه در زیر نویس صفحه

در حالیکه کار بارآور وسائل تولید را تجدید بملی و مواد تشکیل دهنده محصول تازه ای میکند، حالت تناسخ بارزش آنها عارض میگردد. ارزش از بیکر صرف شده به کالبدی که تازه ایجاد شده است حلول میکند. ولی این تناسخ چنانست که گوئی در پشت سر کار واقعی روی میدهد. کارگر نمیتواند کار جدید بیافزاید و بالنتیجه ارزش بیافزاید مگر اینکه ارزشهای کهنه را ضبط کند زیرا وی همواره باید کار را در شکل سود مند معینی اضافه نماید و تا محصولات را بصورت وسائل تولید محصول جدیدی در نیامد نمیتواند کار را در شکل سود مندی بیافزاید و بدین وسیله ارزش آنها را بمحصول نو انتقال دهد. پس این خود یک موهبت طبیعی است که نیروی کار فعال معینی کارزنده در حالیکه ارزش اضافه میکند ارزش ضبط نمیداند. این موهبت طبیعی است که برای کارگر خرجی ندارد ولی برای سرمایه دار بسیار سود آورست زیرا ارزش سرمایه موجود را حفظ میکند (۲۲). تا هنگامیکه معامله بخوبی جریان دارند، سرمایه دار بقدری در افزایش سرمایه مستغرق است که این هدیه را بگان کاررانی ببندد. ولی گسختگی های قهری پروسه کار بخرانها، این واقعت را بطور محسوسی بوی نشان میدهند (۲۳).

بقیه از زونویس صفحه قبل:

ماده ای بوجود نیامد (صفحه ۷۹). قصه طبیعت روشری با ارزش ماده اش بد است آن باکره نادانی میماند که به بچه دار شدن خود اعتراف داشت ولی میگفت "خیلی بچه کوچولو می بود". همین "دانشمند" (savant serieux) باز در مورد فوق الذکر میگوید: "مکتب ریگارد و میگو شد سرمایه را بمثابه" کار مترکم" تحت تأبیمیت مفهوم کار در آورد. این ماهرانه نیست (۱) زیرا (۱) آخر (۱) صاحب سرمایه (۱) کارش بالاتر (۱) از این بود. است که فقط چیزی در آورد (۲) و (۲) آنرا حفظ کند (چه چیز؟)؛ همین (۲) که از لذات شخصی پرهیز کرده است و مثلاً (۱) بهمین دلیل که وی سود طلب میکند (در همان نوشته) "چقدر واقعا این" اسلوب آناتومیولوژی یک *denatomie physiologique* در علم اقتصاد ماهرانه است که به حد "طلبیدن" ارزش بوجود میاید.

(۲) Wilhelm Roscher (۱۸۱۷-۱۸۹۴) اقتصاد دان آلمانی که، بنا به گفته مارکس، وسیله او اقتصاد عامیانه شکل استاد مآبانه بخود گرفت. وی همواره کوشیده است از میان نوشته های دیگران التقاطی بوجود آورد و بدین هیچگونه انتقادی آنها را بند بود.

(۳) از کلیه وسائلی که در پیشه کشاورزی مورد استفاده قرار میگیرد، کار انسان ... وسیله ایست که کشاورز باید بهش از همه برای جبران سرمایه اش بروی آن تکیه کند. دو وسیله دیگر یعنی سرمایه ای که در مورد دام کشت و کارو ... برای اراجه ها، کاواهن ها، کلنگ و بیل و غیره بکاررفته است، بدین صورت مقداری از وسیله اولی مطلقاً چیزی نیستند.

(Edmund Burke: "Thoughts and Details on Scarcity, originally presented to the Right Hon. W. Pitt in the month of November 1795. Edit. London, 1800, p.10)

(۲۳) در روزنامه تا یز ۲۱ نوامبر ۱۸۶۲ کارخانه داری که در ریستد گیش ۸۰۰ نفر کارگر کار میکنند و هر هفته بطور متوسط ۱۵۰ عدل پنجه بندی و یاغریها ۱۲۰ عدل پنجه آمریکائی بمصرف میرساند، با لابه و زاری مخارجی در آن سالیانه بابت قطع کار کارخانه متحمل میشود برای مردم بیان میکند. این مخارج به ۱۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ میشود. در میان این مخارج اقلیمی وجود دارد که در اینجا مورد استفاده مانیت مانند اجاره بهای زمین، طالباتها، اقساط بیمه، مزد کارگرانی در آن برای مدت سال استخدام کرده است از قبیل پور، حسابدار، مهندس و غیره. سپس وی ۱۵۰ لیره استرلینگ بابت ذغال برای گرم کردن گاهگاهی کارخانه و کارانداختن ماشینی بخار و همچنین بابت مزد کارگرانی که باید با کاررانی خود "روانی" ماشین آلات را حفظ کنند، بحساب میآورد. و بالاخره ۱۲۰۰ لیره استرلینگ بابت فرسودگی ماشین آلات حساب میکند زیرا بقول او: "هوا و قوانین طبیعی تخریب بمناست اینکه ماشین آلات دیگر نمیچرخند دست از تا" شیر خود برنمیدارند. وی آنگاه با صراحت متذکر میشود که این مبلغ ۱۲۰۰ لیره از آنجهت کم و ناچیز در نظر گرفته شده است که ماشین آلات او در وضع بسیار غیر قابل استفاده ای قرار دارند.

بطور کلی آنچه از وسائل تولید خرج میشود عبارت از ارزش صرف آنهاست که کار بوسیله صرف نمودن آنها محصولات را بوجود میآورد. اما ارزش آنها در واقع صرف نمیشود (۲۴) و بالنتیجه نمیتواند از نو تولید کرد. این ارزش محفوظ میماند ولی نه از آن جهت که در پروسه کار مورد فعل و انفعالی قرار میگیرد بلکه بدان سبب که ارزش صرفی که بدو این ارزش در پیکر آن وجود یافته بود ناپدید نمیشود ولی فقط در وجود ارزش صرف دیگری نابود میگردد. بنابراین ارزش وسائل تولید مجدد در ارزش محصول ظاهر میگردد ولی با بیان دقیقتر باید گفت که دوباره تولید نمیشود. آنچه تولید شده ارزش صرف نمیشود است که ارزش مبادله قدیمی در آن دوباره ظاهر شده است (۲۵).

اما در مورد عامل ذهنی تولید یعنی نیروی فعال کار وضع طور دیگری است. در حالیکه کار بوسیله شکل هدفتار خود ارزش وسائل تولید را بمحصول منتقل کرده و ضبط مینماید، در هر لحظه ای از حرکت خود ارزش سر الحاقی یعنی ارزش تازه ای بوجود میآورد. فرض کنیم پروسه تولید در نقطه ای که کارگر معادل ارزش نیروی کار خود را تولید کرده است قطع شود. مثلا هنگامیکه وی پاشش ساعت کار ارزشی برابر با ۳ شیلینگ افسزوده است. این ارزش عبارت از آن جزئی از ارزش محصول است که زائد بر ارزش وسائل تولید بوجود آمده است. این تنها ارزش نوئی است که از درون این پروسه برخاسته، تنها جزئی از ارزش محصول است که بوسیله خود پروسه تولید گردیده است. در واقع این ارزش فقط پولی را که سرمایه دار برای خرید نیروی کار پرداخته و کارگر آنرا برای تهیه وسائل زندگی خود خرج کرده است جبران میکند. نسبت به ۳ شیلینگی که خرج شده است ارزش جدید ۳ شیلینگ بصورت یک تجدید تولید نمودار میشود ولی این ارزش واقعا از نو تولید شده است و تجدید تولید آن مانند ارزش وسائل تولید فقط نمود نیست. در این مورد جانشین شدن ارزشی بجای ارزش دیگر بوسیله آفرینش جدیدی انجام گردیده است.

ولی با وجود این ما میدانیم که پروسه کار از آن نقطه که فقط معادل ساده ای برای ارزش نیروی کار تولید نماید و بمحصول کارها فزاید تجاوز میکند. بجای ۶ ساعت که برای این منظور کافی است، پروسه کار مثلا

(۲۴) "صرف بارآور: آنجائی است که صرف یک کالا جزئی از پروسه تولید بشمار میآید... در این موارد هیچگونه صرف ارزش وجود ندارد."

(S.P. Newman (*): "Elements of Political Economy," P. 296)

(۲) ساموئل نیومان (۱۷۹۶-۱۸۴۲) اقتصاددان امریکائی و استاد فن خطابه و نطق.
 (۲۵) در کتاب ملخصی که در امریکای شمالی به چاپ رسید و شاید اکنون چاپ بیستم آن انتشار یافته باشد چنین میخوانیم: "مهم نیست که سرمایه از نو در چه شکلی ظاهر میشود" پس از شمارش پرچانه ای از انواع ممکنه ادویه تولید که ارزش آنها دوباره در محصول ظاهر میگردد بالاخره چنین نتیجه گیری میشود: "انواع مختلفه خوراک، پوشاک و مسکن که برای زندگی و راحتی انسان لازمست نیز به همین نحو گردگون میشود این مواد گاه بگاه مورد صرف قرار میگیرند و ارزش آنها از نو در نیروی تازه ای که به جسم و روح انسان میدهد میشود ظاهر میگردد و سرمایه جدیدی بوجود میآورد که مجددا در عمل تولید مورد استفاده قرار میگیرد (F. Wayland: "Elements of Political Economy," p. 31-32)

با صرف نظر از مطالب عجیب و غریب دیگر بطور مثال این نکته را تذکر دهیم که آنچه در نیروی تجدید یافتنی انسان دوباره ظاهر میگردد قیمت نان نیست بلکه مواد سازانست که خون را تشکیل میدهند. ولی بعکس آنچه بشابه ارزش نیروی دوباره ظاهر میشود وسائل معیشت نیست بلکه ارزش آنهاست. همان وسائل زندگی اگر قیمت آنها نصف تقلیل یافته باشد باز همانقدر غله، استخوان و غیره تولید میکنند یا عبارت دیگر همان نیرو را ایجاد مینمایند ولی نه نیروی بهمان ارزش. این خلط صحبت بین "ارزش" و "نیرو" و ایجاد انزع این قبیل ابهامات فریسی کوشش بیفایده است تا مگر از دوباره ظاهر شدن ساده ارزشهای پیش پرداخته، اضافه ارزش بیرون بکشند.

۱۲ ساعت ادامه مییابد. بنابراین با فعالیت نیروی کارتها ارزش خاص خود این نیروتجدید نمیشود بلکه ارزشی اضافه بر آن تولید میگردد. این اضافه ارزش عبارت از مازاد ارزش محصول است بر ارزش عوامل تشکیل دهنده محصولی که مصرف شده اند، یعنی وسائل تولید و نیروی کار.

درحالیکه مانقشهای گوناگونی را که عوامل مختلفه پروسه کار در تشکیل ارزش محصول ایفا میکنند پیمان نمودیم در واقع وظایف اجزای مختلفه سرمایه را در پروسه ارزش افزائی خویش متمایز ساختیم. فرضی مجموع ارزش محصول بر جمع ارزش عناصر تشکیل دهنده آن، عبارت از فرضی سرمایه افزائی یافته است نسبت به ارزش سرمایه پیش ریخته بدوی. وسائل تولید از یک طرف و نیروی کار از سوی دیگر، فقط آن اشکال وجودی مختلفی هستند که ارزش سرمایه بدوی، در حین ترک قالب پولی خود و تبدیل شدنش به عوامل پروسه کار، اختیار نمودند است.

بنابراین آن جزو از سرمایه که به وسائل تولید، یعنی مواد خام، مواد کمتی و وسائل کار تبدیل میشود، مقدار ارزشی خود را در پروسه تولید تغییر نمیدهد. از این جهت من آنرا بخش ثابت سرمایه یا بطور اختصار سرمایه ثابت مینامم.

اما بعکس آن قسمت از سرمایه که به نیروی کار تبدیل شده است ارزش خود را در پروسه تولید تغییر میدهد. این جزو از سرمایه، هم معادل خود را مجدداً تولید میکند و هم چیزی اضافه بر آن، یعنی اضافه ارزش که خود تغییر پذیر است و میتواند بزرگتر یا کوچکتر باشد. این بخش از سرمایه از مقدار ثابتی که هست دائماً مقدار تغییر پذیر میشود. بدین سبب من آنرا بخش متغیر سرمایه یا بطور اختصار سرمایه متغیر مینامم. همان عناصر سرمایه، که از نقطه نظر پروسه کار، بصورت عوامل عینی و ذهنی یعنی بصورت وسائل تولید و نیروی کار از یکدیگر متمایز میگرددند، از نقطه نظر پروسه ارزش افزائی، بصورت سرمایه ثابت و سرمایه متغیر از هم تمیز داده میشوند.

مفهوم سرمایه ثابت بهیچوجه تغییرات ارزشی را در مورد عناصر تشکیل دهنده خود نفی نمیکند. فرض کنیم یک فوند پنیه که امروز ۶ پانس میارزد فردا در نتیجه نقصان محصول پنیه، بیک شیلینگ ترقی نماید. پنیه قدیمی که همچنان در جریان کار مورد استفاده است با ارزش ۶ پانس خریداری شده ولی اکنون سهم ارزشی ای که بمحصول میافزاید معادل یک شیلینگ است. و نیز آن پنیه ای که در این هنگام رسته شده و شاید هم اکنون بصورت نخ در بازار بگرددش درآمده است و برابر (۴) ارزش ابتدائی خود را بمحصول میافزاید. با این وجود دیده میشود که این تغییرات ارزشی مستقل از آن افزایش ارزشی است که در پروسه خود ریختن کی عارض پنیه میگردد. اگر پنیه قدیمی هنوز در پروسه کار وارد نشده بود امکان داشت که اکنون بجای ۶ پانس به مبلغ یک شیلینگ باز فروخته شود. و بالعکس هر قدر پروسه کار آنرا کمتر فرآورده باشد حصول چنین نتیجه ای مطمئن تر است. بهمین سبب در اسپکولاسیون (۴) این خود قانونی است که بهنگام اینگونه انقلابات ارزشی بر روی مواد خام، بشکل کمتر تغییر یافته آن، احتکار انجام گیرد، یعنی مرجحاً بر نخ تا پارچه و بیشتر بر روی خود پنیه تانخ. در اینجا تغییر ارزشی از پروسه ای سرچشمه میگردد که پنیه را تولید میکند، نه از پروسه ای که در آن پنیه بمشابه وسیله تولید بکار میرود و بالنتیجه وظیفه سرمایه ثابت را انجام میدهد. صحیح است که ارزش هر کالا بوسیله مقدار کاری که در آن وجود دارد تعیین میشود ولی این مقدار خود وابسته بشرايط اجتماعي است. اگر زمان کاری که اجتماعاً باید برای تولید کالای مصرفی کرد تغییر کند مثلاً همان مقدار پنیه، بهنگامیکه محصول پنیه بد است، نمایندگی مقدار بیشتری کار نسبت به زمان حاصل خوبی گردد، آنگاه واکنشی نسبت به کسالی قدیمی بوجود میبرند زیرا کالای مزبور همواره فقط بمشابه نمونه مشخصی از جنس خود بشمار میرود (۵) و ارزشش

(۴) دو برابر، از جهت اینکه یک شیلینگ مساوی با ۱۲ پانس است.

(۵) Speculation زد و بند و حسابگریهای مالی و اقتصادی از قبیل سفته بازی، احتکار و غیره. ضاع

(۶) کلیه فرآورده های از یک نوع فقط در واقع تولید اعم از تشکیل میدهد که بهای آن کلاو یکجا و بدون توجه باو

و احوال خاص هر یک تعیین میگردد. (Le Trosne: "De l'Intérêt Social", p. 893)

همیشه بوسیله کار اجتماعا لازم و لذا بر حسب کاری که در شرایط کنونی اجتماعی ضروریست اندازه گیری میشود. و نیز ممکن است ارزش وسائل کاری که در پروسه کار مورد استفاده قرار گرفته اند، از قبیل ماشین آلات و غیره، مانند ارزش مواد خام تغییر کند و بنابراین سهم ارزشی ای که این وسائل کار به محصول میدهند نیز تغییر نماید. مثلا اگر در نتیجه اختراع جدیدی ماشین آلات نوع معینی با صرف کار کمتری تولید شوند، در آن صورت گمابیش از ارزش ماشین آلات قدیمی کاسته میشود و بالعکس نتیجه به تناسب آن، ماشین آلات مزبور مقدار کمتری ارزش محصول انتقال میدهند. ولی در این مورد نیز تغییر ارزشی در خارج از پروسه تولیدی، که ماشین مزبور وسیله تولید را در درون آن انجام میدهد، سرچشمه میگردد. در این پروسه هیچگاه ماشین ارزشی بیش از آنچه که خود، مستقل از این پروسه داراست، انتقال نمیدهد.

همانطور که تغییر در ارزش وسائل تولید، با وجود واکنشی که این تغییر حتی پس از ورود وسائل مزبور در پروسه کار بر روی آنها اعمال میکند، خصلت آنها را به مثابه سرمایه ثابت تغییر نمیدهد، بهمان قسم تغییر در تناسب بین سرمایه ثابت و متغیر نیز به هیچوجه تا صوری در اختلاف وظیفه ای آنها ندارد. شرایط فنی پروسه کار ممکن است چنان تغییر یابد که مثلا آنجا که در کار کارگر باده کار افزار کم ارزش مقدار نسبتا کمی از مواد خام را مورد کار قرار میدادند اکنون بکار کارگرها ماشین گران قیمتی صد برابر آن مواد خام را بکار برد. در این مورد سرمایه ثابت، یعنی حجم ارزش وسائل تولید بکار رفته، بمقدار زیادی افزایش یافته است ولی بخش متغیر سرمایه که برای نیروی کار صرف کرد بدین ترتیب تنزل یافته است. این تغییر تضادها را به مثابه سرمایه ثابت و متغیر، یا نسبتی را که بر حسب آن کل سرمایه به عناصر ثابت و متغیر تجزیه میگردد، دگرگون میسازد ولی در عوض اختلاف بین ثابت و متغیر را دست نخورده باقی میگذارد.

نرخ اضافه ارزش

۱- درجه بهره کشی از نیروی کار

اضافه ارزشی را که سرمایه پیش ریخته (س) در پروسه تولید بوجود آورد است، یا ارزش افزائی سرمایه پیش ریخته، در بادی امر مانند فرضی ارزش محصول به جمع ارزش عناصر تولیدی آن نمود میشود.
 سرمایه (س) بد و بخش تجزیه میشود: مبلغی پول (ث) که برای وسائل تولید خرج شده و مبلغ دیگری پول (م) که برای نیروی کار مصرف گردد. است. (ث) آن قسمت از ارزشی را که در سرمایه ثابت و (م) آن حصه ای را که در سرمایه متغیر بکاررفته است نشان میدهد (۲). پس بد و چنین داریم: $s = m + \theta$.
 سرمایه بدوی که مثلا عبارت از ۵۰۰ لیره استرلینگ است = ۴۱۰ لیره (ث) + ۹۰ لیره (م) در پایان پروسه تولید، کالائی بیرون میآید که ارزشش مساوی است با (ث + م) ض، که نمودار اضافه ارزش است. مثلا ۴۱۰ لیره استرلینگ (ث) + ۹۰ لیره استرلینگ (م) = ۹۰ لیره استرلینگ (ض) سرمایه بدوی (س) به (س) تبدیل شده یعنی از ۵۰۰ لیره استرلینگ به ۵۹۰ لیره استرلینگ درآمده است. تفاوت بین این دو مساوی با (ض) یعنی اضافه ارزشی معادل با ۹۰ است. نظر باینکه ارزش عناصر تولید مساوی با ارزش سرمایه پیش ریخته است، گفتن اینکه فرضی ارزش محصول برابر ارزش عناصر تولیدی آن مساوی با ارزش افزائی سرمایه پیش پرداخته و با مساوی با اضافه ارزش تولید شده است، در واقع تکرار همان مطالب است بنحوید دیگری است.

معذک این همانگویی (۲۲) محتاج به مطالعه عمیقتری است. آنچه با ارزش محصول مقایسه میشود عبارت از ارزش عناصر تولیدی است که برای بوجود آوردن محصول بکاررفته اند. ولی چنانکه بدیم آن قسمت از سرمایه ثابت بکاررفته، که از وسائل کار تشکیل میشود، فقط جزئی از ارزش خود را به محصول منتقل میکنند در حالیکه جزئی دیگر آن به شکل وجودی سابق خود همچنان ادامه میدهد. چون این جزئی اخیر هیچ نقشی در ارزش آفرینی ندارد، در اینجا باید آنرا بدیده انگاشت. بحساب آوردن آنها هیچ چیز را تغییر نمیدهد. فرض کنیم $\theta = ۴۱۰$ لیره استرلینگ و مرکب باشد از مواد خامی معادل ۲۱۲ لیره استرلینگ، مواد ککسی مساوی با ۴۴ لیره استرلینگ، و نیز سایر ماشین آلات در جریان کار به ۵۴ لیره استرلینگ بالغ گردد، در حالیکه ارزش ماشین آلات واقعا مورد استفاده بالغ بر ۱۰۵۴ لیره استرلینگ باشد. تحت عنوان سرمایه پیش ریخته ای که از جهت ماشین آلات برای تولید ارزش محصول گذاشته شده است، ما فقط ارزشی معادل ۴۵ لیره استرلینگ بابت آنچه که ماشین آلات مزبور ضمن عمل خود از دست میدهند و بالنتیجه به محصول منتقل میکنند،

(۲) در متن آلمانی کتاب C برای نمودن سرمایه پیش ریخته و c برای سرمایه ثابت و v برای سرمایه متغیر اختیار شده است که بترتیب معرف اولین حرف کلمات Capital بمعنای سرمایه و constant بمعنای ثابت و variable بمعنای متغیر هستند.

Tautologie (۲۲)

بحساب آورده ایم. اگر ما ۱۰۰۰ لیره استرلینگی را که در شکل قدیمی خود، مثل ماشین بخار و غیره، به ساقی مانده اند در این حساب منظور می‌باشیم ناچار می‌باشیم آنرا در هر دو طرف بحساب می‌آوریم، یعنی هم در طرف ارزش پیش‌ریخته و هم در طرف ارزش محصول (a 21) و بدین طریق نتیجه محاسبات ما بترتیب ۱۰۰۰ لیره استرلینک از یک سو و ۱۰۹۰ لیره استرلینک از سوی دیگر می‌شود. در این صورت تفاضل یا اضافه ارزش مانند پیش همان ۹۰ لیره استرلینک باقی می‌ماند. بنابراین ما همواره تحت عنوان سرمایه ثابت پیش‌ریخته برای تولید ارزش، فقط ارزش وسائل تولیدی را مورد نظر قرار می‌دهیم که طی تولید به مصرف رسیده اند، مگر آنجا که از مجموع رشته بیان خلاف آن نتیجه شود.

اکنون که این قرار گذاشته شد برگردیم به فرمول $S = C + M$ که به فرمول $S = (C + M) + Z$ تبدیل کردید و درست از این راه S به S قلب شد. دانسته شد که در مورد ارزش سرمایه ثابت آنچه واقع می‌شود فقط اینست که از نو در محصول ظاهر می‌گردد. بنابراین ارزش محصولی که واقعا در روند تولید از نو ایجاد کردیده است، با ارزش محصولی که از مجموع پروسه بدست آمده، متفاوت است. بنابراین چنانکه در نظر اول پنداشته می‌شود این ارزش عبارت از $(C + M) + Z$ یا ۴۱۰ لیره استرلینک (ث) + ۹۰ لیره استرلینک (م) + ۹۰ لیره استرلینک (ض) یعنی ۵۹۰ لیره استرلینک نیست، بلکه ۱۸۰ لیره استرلینک است. چنانچه سرمایه ثابت (ث) مساوی صفر می‌شود، یا عبارت دیگر اگر رشته هائی از صنعت وجود می‌داشت کسیه سرمایه دار نه وسائل تولید پیش تولید شده، نه مواد خام و مواد کفکی و نه کار افزاری مورد استفاده قرار می‌داد و فقط موادی که از طبیعت عطا شده است و نیروی کار را مورد استفاده قرار می‌داد در انصورت هیچ جزئی ثابتی از ارزش محصول انتقال نمی‌یافت. آنگاه این رکن ارزش محصول که در مثال ما ۴۱۰ لیره استرلینک است حذف می‌شود ولی ارزش محصول، که به ۱۸۰ لیره بالغ می‌شود و ۹۰ لیره اضافه ارزش در بردارد، همانطور که اگر فرضاً (ث) نماینده بزرگترین مقدار ارزشی می‌شود، مقدار خود را کاملاً در این مورد نگاه می‌داشت. در انصورت چنین می‌باشیم: $S = (C + M) = M$ و S یعنی سرمایه افزایش یافته $= M + Z$ و $S = S$ ، مانند گذشته، $Z = ض$. اگر بعکس (ض) مساوی صفر می‌شود یا عبارت دیگر اگر نیروی کار، که ارزشش بصورت سرمایه متغیر قبلاً پرداخت شده است، فقط برابر خود را تولید می‌کند، آنگاه $S = C + M$ می‌شود و S (ارزش محصول) $= (C + M) + Z$ می‌شود و بنابراین $S = S$ می‌گردد و در چنین صورتی سرمایه پیش‌ریخته موفق با ارزش افزایشی نشده بود.

در واقع ما اکنون می‌دانیم که اضافه ارزش فقط نتیجه تغییر نیروی است که عارض ارزش (م) یعنی آن بخشی از سرمایه می‌شود، که جانشین نیروی کار گردیده است و بنابراین $M + Z = C + M$ (یعنی M با اضافه Z به M) ولی تغییر واقعی ارزش و رابطه ای که در درون آن ارزش تغییر می‌یابد از آنجا تا ریک و مبهم می‌شود که در نتیجه افزایش بخش متغیر سرمایه، مجموع سرمایه پیش‌ریخته نیز افزایش پیدا می‌کند. سابقاً ۵۰۰ بود و اکنون ۵۹۰ شده است. بنابراین تحلیل مجرد پروسه حکم می‌کند که از بخش ارزش محصول، که در آن فقط ارزش سرمایه ثابت از نو بدیده می‌شود، کاملاً صرف نظر کرد و لذا سرمایه ثابت مساوی با صفر فرض شود (ث = ۰) و بدین طریق یکی از قوانین ریاضی بکار رود، آنچنانکه این علم در مورد مقادیر متغیر و ثابت عمل می‌کند یعنی مقادیر ثابت فقط بوسیله جمع و تفریق با مقادیر متغیر مربوط می‌شوند.

دشواری دیگری نیز از شکل بدوی سرمایه متغیر ناشی می‌گردد. چنانکه مثال پیش گفته را مورد توجه قرار دهیم، $S = ۴۱۰$ لیره استرلینک سرمایه ثابت + ۹۰ لیره استرلینک سرمایه متغیر + ۹۰ لیره

(a 21) "اگر ارزش سرمایه استواری (fixed) را که مورد استفاده است به مثابه جزئی از سرمایه پیش‌ریخته حساب کنیم آنگاه باید در آخر سال ارزش باقی‌مانده این سرمایه را مانند جزئی از درآمد سالانه بحساب آوریم" (Malthus: "Principles of Political Economy," 2^e edit, London, p. 269) 1836

استرلینگ اضافه ارزش است. ولی ۹۰ لیره استرلینگ خود مقدار مشخص ثابتی است و بنابراین بنظر ما نامعقول است که آنرا مثابه مقدار متغیری بحساب آوریم. اما در واقع ۹۰ لیره استرلینگ (م) یا ۹۰ لیره سرمایه متغیر را بنحقیقت نمود آن پروسه ایست که در این ارزش جریان مییابد. بخشی از سرمایه پیش رخته، که برای خرید اری نیروی کار مصرف کردید، خود عبارت از مقدار معینی از کار تجسم یافته است و بنابراین مقدار ارزشی ثابتی است، چنانکه ارزش نیروی کار فروخته شده نیز چنین است. ولی در خود پروسه تولید، بجای ۹۰ لیره استرلینگ پیش رخته، نیروی کار فعال وارد میشود، کار زنده جانشین کار مرده میگردد، بجای مقداری راکد مقداری سیال و بجای مقداری ثابت مقداری متغیر قرار میگیرد. نتیجه ای که عاید میشود عبارتست از تجدید تولید (م) با اضافه زائده ای از (م). از نقطه نظر تولید سرمایه داری مجموع این جریان عبارت از حرکت خود بخودی ارزش ثابت اولیه است که به نیروی کار مبدل گردید، است. پروسه و نتیجه آن نیز بهمین حساب گذاشته میشود. بنابراین اگر فرمول ۹۰ لیره استرلینگ سرمایه متغیر، بسا ارزشی که ارزش افزایش است، تضاد در جلوه میکند فقط برای اینست که فرمول مزبور همین یکی از تضادهای ذاتی تولید سرمایه داری است.

در نظر اول مساوی قرار دادن سرمایه ثابت با صفر موجب شگفتی میشود ولی این عملی است که دائماً در زندگی روزانه انجام میگردد. مثلاً اگر کسی بخواهد ضایع انگلستان را در صنعت پنبه حساب کند، قبل از هر چیز قیمت راکه بابت پنبه با آمریکا، هندوستان، مصر و غیره پرداخت شده حذف میکند یعنی ارزش سرمایه ای راکه از نمودار ارزش محصل ظاهر میشود مساوی با صفر قرار میدهد.

شکی نیست که نسبت اضافه ارزش، نه تنها با جزئی از سرمایه که منشاء بلاواسطه آنست و اضافه ارزش معرف تغییرات ارزشی آن جزو بشمار میآید، اهمیت دارد، بلکه نسبت آن با مجموع سرمایه پیش رخته نیز از لحاظ اقتصادی دارای اهمیت بزرگی است. بهمین جهت در باره این نسبت ما بتفصیل در کتاب موسم بحث خواهیم نمود. برای اینکه جزئی از سرمایه از راه تبدیل خود به نیروی کار ارزش افزا گردد بایستی جزو دیگری از سرمایه مبدل بوساطت تولید شده باشد. برای اینکه سرمایه متغیر بکار افتد باید به نسبت های ثابتی، بر حسب خصلت قوی مشخص پروسه کار، سرمایه ثابت بکار رفته باشد. ولی این واقعیت که در پروسه پنبه شیمیائی قرع و ظروف دیگر لازمست طایع از آن نیست که بهنگام تجزیه خود قرع نندیده انگاشته شود. تا آنجا که آفرینش و تغییر ارزش بنفسه، یعنی بطور خالص، مورد توجه قرار میگیرد، وسائل تولید، این اشکال مادی سرمایه ثابت، فقط ماده ای را بدست میدهند که باید در آن نیروی سیال و ارزش زا تثبیت گردد. بنابراین ماهیت این ماده بی تفاوت است، خواه پنبه باشد خواه آهن، همچنانکه ارزش این ماده نیز بی تفاوت است. فقط ماده مزبور باید بقدر کافی وجود داشته باشد برای اینکه بتواند بهنگام روند تولید مقدار کاری راکه مصرف میشود جذب نماید. وقتی این مقدار از ماده موجود شد، چه ارزش آن ترقی کند چه تنزل نماید، و باحتی مانند زمین و دریا بی ارزش باشد، به پروسه آفرینش و تغییر ارزش هیچ خللی وارد نمیشود. (۱۷) پس ما بدو بخش ثابت سرمایه را مساوی صفر فرض میکنیم. بنابراین سرمایه پیش رخته از (ث + م) به (م) و ارزش محصل (ث + م) + ض به ارزش تولید شده (م + ض) تحویل میشود. اگر فرض شود که

(۱۷) زینویس چاپ دوم. همچنانکه لورنس Lucretius (۱) میگوید، این نکته مسلم است که هیچ چیزی از هیچ بوجود نمیآید "nil posse creari de nihilo"

"آفرینش" عبارت از تبدیل نیروی کار بکار است. نیروی کار بنوع خود قبل از هر چیز عبارت از مواد طبیعی است که مبدل به ارگانسیم انسانی شده است.

(۲) لورنس لورنس (تیتوس) Lucretius Carus (Titus) بالورنس (۵۰۰-۹۸ قبل از میلاد) شاعری که بنامش منظومه اشرف نام De rerum natura (در باره اشیا طبیعی) شهرت یافته است در این منظومه ویکوشید. است فلسفه ای که بر پایه شکل شاعرانه ای بهرراند.

ارزش تولید شده = ۱۸۰ لیره استرلینگ است و این مبلغ معرف کار سیالی است که طی تمام مدت روند تولید جریان یافته است، آنگاه باید ارزش سرمایه متغیر را که = ۹۰ لیره استرلینگ است از آن کم کنیم تا اضافه ارزش را که = ۹۰ لیره استرلینگ میشود بدست آوریم. در اینجا رقم ۹۰ لیره استرلینگ = ض، مقدار مطلق اضافه ارزش تولید شده را نشان میدهد. ولی بدیهی است که مقدار نسبی آن، یعنی نسبتی که برحسب آن سرمایه متغیر افزایش یافته است، بوسیله رابطه بین اضافه ارزش و سرمایه متغیر، یعنی در رابطه ض، تعیین میگردد. بنابراین در مثال فوق الذکر این مقدار ۹۰/۹۰ یا ۱۰۰٪ است. این ارزش افزایشی برحسب نسبت سرمایه متغیر، یا مقدار نسبی اضافه ارزش را، من نرخ اضافه ارزش مینامیم (۲۸).

ما سابقاً دیدیم که کارگر طی قسمتی از پروسه کار فقط ارزش نیروی کار خود، یعنی ارزش وسائل زندگی لازم خودش را تولید میکند. نظر به اینکه کارگر در محیطی بتولید میرسد از آنکه برپایه تقسیم اجتماعی کار قرار گرفته است، وی وسائل زندگی خود را، نه بطور مستقیم بلکه در شکل کالای معینی، مثلاً نخ، تولید میکند، یعنی در شکل ارزشی که برابر با ارزش وسائل معیشت وی یا با پولی است که بوسیله آن وسائل مزبور را خریداری مینماید. آن بخش از روزانه کار که کارگر بدین منظور مصرف میکند، برحسب ارزش متوسط وسائل زندگی روزانه وی و بنابراین برحسب زمان کاری که بطور متوسط هر روز برای تولید این وسائل لازمست، بزرگتر یا کوچکتر میشود. اگر ارزش وسائل زندگی روزانه وی بطور متوسط نمایند ۶ ساعت کار تجسم یافته باشد، در آن صورت کارگر بسایر بطور متوسط روزانه شش ساعت کار کند تا آن وسائل را تولید نماید. فرضاً اگر او نه برای سرمایه دار، بلکه بحساب شخصی خودش مستقلاً کار میکرد، باز، در صورت یکسان ماندن شرایط، میبایستی مانند گذشته بطور متوسط همان جزء از اجزاء قابل تقسیم روز را کار کند تا ارزش نیروی کار خود را تولید نماید و از آنرا آنچه را که برای معیشت وی، یا برای تجدید تولید دائمی وسائل زندگی شخصی او ضروری است بدست آورد. ولی نظر باینکه در جزی از روز کار، که وی ارزش روزانه نیروی کار را، مثلاً بقیمت ۳ شپلینگ، تولید میکند، فقط معادل آن ارزشی را که سرمایه دار قبلاً پرداخته است (۲۸) بوجود میآورد، و بنابراین بوسیله ارزش نو آفریده آنها ارزش سرمایه متغیر پیش رفته را جبران مینماید، این تولید ارزش بطور ساده بصورت تجدید تولیدی جلوه میکند. بنابراین من آن قسمت از روزانه کار را که در جریان آن این تجدید تولید واقع میشود، زمان کار لازم و آن کاری را که در همان مدت صرف میگردد کار لازم میخوانیم (۲۹). برای کارگر لازمست زیرا مستقل از شکل اجتماعی کار است. برای سرمایه و جهان وی لازمست زیرا وجود دائمی کارگر پایه و منای آنست.

بدیهی است مرحله دوم پروسه کار، یعنی هنگامیکه کارگر از حد و کار لازم تجاوز میکند، نیز برای وی مستلزم کار است، ولی صرف نیروی کار برای او هیچ ارزشی بهار نمیآورد. این مرحله موجب اضافه ارزش است،

(۲۸) بهمان طریقی که انگلیسها نرخ بهره (Rate of profits) یا نرخ سود (Rate of interest) و غیره استعمال میکنند. در کتاب سوم خواهیم دید که با شناختن قوانین اضافه ارزش نرخ بهره باسانی درک میشود، در صورتیکه اگر راه معکوس اختیار شود نه اینست فهمیده میشود نه آن (ni l'un ni l'autre).

(۲۸) زیرنویس چاپ دوم. صنف در اینجا اصطلاحات اقتصادی جاری را بکار میبرد. خواننده بخاطر دار که در صفحه ۲۳ و بعد ثابت شده است که در واقع سرمایه دار پولی بکارگر "پیشگی" نمیدارد بلکه بعکس کارگر است که بسرمایه دار مساعد میدهد. (فانگلس)

(۲۹) تاکنون در این نوشته کلمه "زمان کار لازم" را در مورد زمانی که اجتماعاً برای تولید کالا بطور کلی لازمست بکار بردیم. از این پس اصطلاح مزبور را در مورد زمان کار لازم برای تولید کالای خاصی که عبارت از نیروی کار است استعمال خواهیم کرد. البته استعمال اصطلاحات فنی واحد در معانی مختلف موجب اشکال است ولی هیچ علمی نمیتواند از آن بپرهیز کند. بطور نمونه ممکن است بخشهای عالی ریاضیات را با قسمتهای ابتدائی آن مقایسه نمود.

که با تمام دلربائی يك آفرینش از عدم ، سرمایه دار لهبند میزند . من این بخش از روزانه کار را زمان کار زائد و کاری را که طی این مدت انجام میشود اضافه کار (surplus labour) مینامم . همچنانکه درك ارزش بطور کلی ، بشابه زمان کار منعقد شده یا کار تجسم یافته ، برای شناسائی ارزش اهمیت قطعی دارد ، درك این نکته ، که اضافه ارزش فقط تلهو زمان کار زائد با تجسم اضافه کار است ، نیز برای شناسائی اضافه ارزش حائز اهمیت اساسی است . قطب شکلی که در درون این اضافه کار از تولید کننده بلاواسطه یعنی کارگر ر بوده میشود ، ساختهای اقتصادی - اجتماعی ، مانند جامعه برده داری و جامعه مزدوری ، را از یکدیگر متمایز میسازد (۳۰) .

نظر باینکه ارزش سرمایه متغیر مساوی با ارزش نیروی کار است که بوسیله سرمایه مزبور خریداری شده است و چون ارزش این نیروی کار تعیین کننده بخش لازم روزانه کار است و نیز اضافه ارزش بنوع خود منوط به بخش باقیمانده روزانه کار میگردد ، چنین نتیجه میشود که : نسبت اضافه ارزش سرمایه متغیر مانند نسبت اضافه کار است بر کار لازم یا عبارت دیگر نرخ اضافه ارزش $\frac{\text{اضافه کار}}{\text{کار لازم}}$ = هر دو تناسب بین رابطه واحد با اشکال مختلفند ، بکار در شکل کار تجسم یافته و بار دیگر در شکل کار سیال . بنابراین نرخ اضافه ارزش بیان دقیقی است برای تعیین درجه بهره کشی از نیروی کار بوسیله سرمایه یا از کارگر بوسیله سرمایه دار (۳۰) .

بنابراین ارزش محصول مساوی بود با (۱۱۰ لیره استرلینگ (ث) + ۹۰ لیره استرلینگ (م) + ۹۰ لیره استرلینگ (ض) و سرمایه پیش ریخته = ۵۰۰ لیره استرلینگ - نظر باینکه اضافه ارزش مساوی ۵۰ سرمایه پیش ریخته برابر با ۵۰۰ است بنابراین مایلوب عادی محاسبه میتوان چنین نتیجه گرفت که نرخ اضافه ارزش (که آنرا با نرخ بهره اشتباه میکنند) برابر با ۱۸٪ است ، رقمی که حقارت نسبی آن منکست آقای کری (۳۰)

آقای ویلهلم توکودیدس روشر Wilhelm Thukydides Roscher بانپویی واقعا گوشتد $\frac{\text{بهره}}{\text{سرمایه}}$ (۳۰) اشاره به یوهان کریستف گوشتد Johann Christoph Gottsched زیاشناس و تذکره نویسان آلمانی قرن هجدهم است که بمنابه نمونه برجسته دانشمندان ناپان معرفی شده است) کشف میکند ، که اگر بوجود آمدن اضافه ارزش یا اضافه محصول ، و بالنتیجه انباشتی که از ان ناشی میشود ، امروز مرهون " پس انداز " سرمایه دار است ، از آنجهت است که وی " مثلا سود مطالبه میکند " بعکس " در درجات نازل تعدن ۰۰۰ ضعفا بوسیله آنها مجبور به پس انداز میشوند . ("Die Grundlagen etc." S. 78)

معلوم نیست مجبور به پس انداز کار میشوند؟ یا بهره جوئی از اضافه محصولاتی که وجود خارجی ندارند ؟ علاوه بر نادانی واقعی ، بی جراتی مداحانه در برابر تعطیل وجدانی ارزش و اضافه ارزش و نیز تا اندازه ای ترس از اینکه مبادا به نتایجی برسند که مورد پسند پاپس نباشد ، روشرو همکاران او اوادار میکنند که اضافه ارزش برابر با بهره آن جهات کم و بیش حق جانیی قرار دهند ، که بوسیله آن سرمایه دار میگوشتد اضافه ارزشی موجود مورد تصرف خود را ، توجه نماید .

(۳۰) زنون پس چاب دوم - با اینکه نرخ اضافه ارزش همین دقیقی برای درجه بهره کشی از نیروی کار است ، بیان کننده مقدار مطلق استثمار نیست . مثلا اگر کار لازم مساوی با پنج ساعت باشد و اضافه ارزش نیز مساوی پنج ساعت ، درجه بهره کشی ۱۰۰٪ است . مقدار بهره کشی در اینجا بوسیله پنج ساعت اندازه گیری شده است . ولی اگر بعکس کار لازم مساوی ۶ ساعت و اضافه ارزش نیز مساوی ۶ ساعت باشد درجه استثمار همچنان ۱۰۰٪ باقی میماند در صورتیکه مقدار استثمار به میزان ۲۰٪ افزایش یافته یعنی از پنج ساعت به ۶ ساعت ترقی نموده است .

(۳۱) هانری چارلس کری Henry Charles Carey (۱۷۹۳-۱۸۷۹) - اقتصاددان امریکائی - مخالف سرسخت تئوری ریکارد و درباره بهره زمین وید و از هواداران آزادی تجارت بود ولی بعدا بطرفداری از حمایت گمرکی برخاست .

و همانک طلبان د بکراهه ههجان آورد. اما در واقع نرخ اضافه ارزش مساوی با $\frac{س}{س+ت}$ یا $\frac{س}{م+ت}$ نیست

بلکه مساوی با $\frac{س}{س+ت}$ است بنابراین برابر با $\frac{۹۰}{۱۰۰}$ نیست بلکه مساوی با $\frac{۹۰}{۱۰۰} = ۱۰۰\%$ یعنی مساوی با

پنج برابر درجه ظاهری استمار است. با اینکه در مثال مورد بحث ما نه هنوز از مقدار مطلق روزانه کار آگاهی داریم، نه از دوره های پرسشکار (روز، هفته و غیره) و نه بالاخره تعداد کارگرانی را میدانیم که آنها را سرمایه متغیر ۹۰ لیبره استرلینگ در آن واحد حرکت در میآورد، با این وجود نرخ اضافه ارزش $\frac{س}{س+ت}$ در نتیجه امکان تحویلش به تناسب $\frac{اضافه کار}{کار لازم}$ ، رابطه د و بخش روزانه کار را نسبت ببیند بگرد قیقا با نشان میدهد این

نسبت ۱۰۰٪ است. بنابراین کارگر نمی از روز را برای خود و نیم د بکراهه برای سرمایه دار کار کرده است. پس بطور خلاصه اسلوب محاسبه نرخ اضافه ارزش از این قرار است: ارزش محصول را تا ماد ر نظر میگیریم و از آن میان ارزش سرمایه ثابت را که، جز د و بهره برگشتن کار بگری انجام نمیدهد، مساوی با صفر فرض میکنیم. مجموع ارزشی که باقی میماند تنها محصول ارزشمند است که در جریان ارزش آفرینی واقعاً وجود آمده است. اگر اضافه ارزش را داشته باشیم آنرا از این محصول ارزشمند کم میکنیم تا سرمایه متغیر را بدست آوریم. در صورتیکه سرمایه متغیر دردست باشد و بخواهیم اضافه ارزش را پیدا کنیم معکس عمل میکنیم. اگر هر دو رقم دردست باشد، آنگاه باید عمل نهایی را انجام داد، یعنی نسبت اضافه ارزش به سرمایه متغیر: $\frac{س}{م}$ را حساب کرد.

هر قدر این اسلوب ساده بنظر رسد باز بد نیست که خواننده را بوسیله برخی مثالها بکنه آن آشنا کنیم و از اینراه وارد مورد شیوه فکری نامتوس و معین و داریم.

بد و مثال يك كارخانه رسندگی را مورد توجه قرار میدهم که دارای ۱۰۰۰۰۰ دوك است و با پنجه امریکایی نرخ نمره ۳۲ میسود و هر دوك در هفته يك فوندنخ تولید میکند. افت آن ۶٪ است و بنابراین در هر هفته ۱۰۶۰۰ فوند پنجه تبدیل به ۱۰۰۰۰۰ فوندنخ و ۶۰۰ فوند اشغال میشود. در آوریل سال ۱۸۷۱ قیمت هر فوند این پنجه از قرار ۷ پنس و $\frac{۱}{۴}$ بود و بنابراین بهای ۱۰۶۰۰ فوند آن به ۲۴۲ لیبره استرلینگ بالغ میگردد. بهای ۱۰۰۰۰۰ دوك بضمیمه ماشین رسندگی و ماشین بخار از قرار هر دوك يك لیبره استرلینگ است. فرسودگی ماشین آلات به میزان ۱۰٪ است = ۱۰۰۰۰ لیبره استرلینگ یا هر هفته ۲۰ لیبره استرلینگ. اجاره بهای کارخانه ۳۰۰ لیبره استرلینگ یا ۶ لیبره در هفته است. ذغال، (از قرار) فوند در ساعت و در هر ساعت اسب بخار، از مجموع نیروی یکصد اسب بخاری که بوسیله (اندیکاتور) نموده میشود، و ۶۰ ساعت در هفته بانضمام گرم کردن صارت)، ۱۱ تن در هفته از قرار هر تنی ۸ شیلینگ و ۶ پنس، که هفته ۴۰ لیبره استرلینگ تمام میشود. گاز يك لیبره استرلینگ در هفته، روزن ۴ لیبره در هفته و بنابراین مجموع مواد ککی هفته ای ۱۰ لیبره خرج بر میدارد. پس بخش ارزشی ثابت به ۲۷۸ لیبره استرلینگ در هفته بالغ میگردد. دستمزد هفتگی بالغ بر ۵۲ لیبره استرلینگ است. بهای نخ از قرار هر فوندی $\frac{۱۲}{۴}$ پنس یا ۱۰۰۰۰ فوند = ۵۱۰ لیبره استرلینگ است. اضافه ارزش یعنی ۵۱۰ - ۴۳۰ = ۸۰ لیبره استرلینگ. ما بخش ارزشی ثابت را که ۲۷۸ لیبره است برابر با صفر فرض میکنیم زیرا این بخش در ایجاد ارزش هفتگی نقشی ایفا نمیکند. باقی میماند آن محصول ارزشمندی که هر هفته به میزان ۱۲۲ = ۵۲ (م) + ۸۰ (س) لیبره استرلینگ ایجاد میگردد. پس نرخ اضافه ارزش عبارتست از $\frac{۱۲۲}{۵۲} = \frac{۱۱}{۵}$ یا ۱۰۲٪. بنابراین برای يك روزانه متوسط کار

ده ساعه چنین خواهیم داشت: $\frac{۳۱}{۲۳} = ۳$ ساعت اضافه کار = $\frac{۲}{۲۳}$ ساعت (۳۱) .

زیر همین در صفا همسد

جکب (۳) با فرض اینکه بهای هر کوارتر (۳۳) گندم ۸۰ شیلینگ و بازده متوسط هر آکر (۳۳۳) ۲۲ بوشل (۳۳۳) است، بنحویکه هر آکر معادل ۱۱ لیره استرلینگ درآمد دارد، محاسبه ذیل راهبرای سال ۱۸۱۰ بدست داده است که چون قلمهای مختلفه را قبلاً با بها کرده است دارای نقائص بسیاری است، ولی بهر حال برای منظور ما کفایت میکند.

تولید ارزش در هر آکر

بذر (گندم)	الیره استرلینگ و ۹ شیلینگ	عشریه، در صد و عوارض	الیره و ۱ شیلینگ
کود	الیره " و ۱۰	بهره مالکانه	الیره و ۸
دستبرد	الیره " و ۱۰	بهره اجاره دار و سود	الیره و ۲
جمع	۷ لیره و ۹ شیلینگ	جمع	۳ لیره و ۱۱ شیلینگ

در اینجا اضافه ارزش، با این فرض دائمی که قیمت محصول مساوی با ارزش آنست، بین اقلام مختلف از قبیل بهره، سود، عشریه و غیره تقسیم شده است. چون این اقلام برای ما یکسان است همه را با هم جمع میکنیم و اضافه ارزشی معادل ۳ لیره و ۱۱ شیلینگ بدست میآوریم. مبلغ ۳ لیره استرلینگ و ۱۹ شیلینگ بسا بت بذر و کود را ما بشابۀ بخش ثابت سرمایه برابر با صفر فرض میکنیم. باقی میماند سرمایه متغیری، که معادل ۳ لیره و ۱۰ شیلینگ گذاشته شده است و بجای آن ارزش جدیدی برابر با ۲ لیره و ۱۰ شیلینگ + ۳ لیره و ۱۱ شیلینگ تولید گردیده است. بنابراین $\frac{3 \text{ لیره و } 10 \text{ شیلینگ}}{2 \text{ لیره و } 10 \text{ شیلینگ}} = 1.5$ به بیش از ۱۰۰٪ بالسبب میگردد. کارگر بیشتر از نصف روزانه کارش را صرف تولید اضافه ارزشی میکند که اشخاص مختلف تحت بهانه های گوناگون آنرا بین خود تقسیم میکنند (۳۱) .

(۳۱) زیر نویس صفحه قبل:

زیر نویس چاپ دوم - مثالی که در چاپ اول راجع بیک ریسندهی در سال ۱۸۱۰ داده شده محتوی پاره ای اشتباهات فاکتسی است. تاریخهای دقیقی که در متن آورده شده توسط یکی از کارخانه داران منچستر بمن داده شده است. لازم بتذکر است که در انگلستان اسب بخار قدیم بر حسب قطر سیلندر حساب میشد در صورتیکه اسب بخار جدید از روی نیروی واقعی ای که اند پکاتر نشان میدهد حساب میشود.

(*) William Jacob آثار گرانگلیسی (۱۷۶۲-۱۸۵۱).

(**) Quarter، که معنای لغوی آن یک چارک است، واحد قدیم برای نوزین غلات و مواد خشک و برابر با ۱۰۰ لیتراست.

(*** Acre واحد قدیم اندازه گیری زمین در مورد کشاورزی در برخی از کشورهای اروپای غربی از جمله در فرانسه و انگلستان بین ۴۰ و نیم تا ۵۲ آر.

(**** Bushel مساوی ۱۲ لیتر و نیم. هر ۸ بوشل معادل یک کوارتر است.

(۳۱) محاسبات فوق فقط بشابۀ توضیح اعتبار دارد. در واقع فرض شده است که قیمتها برابر با ارزشها هستند. در کتاب سوم خواهیم دید که این تساوی حتی برای قیمتهای متوسط نیز بسا این سهولت انجام نمیکرد.

۲- نمودار ارزش محصول در اجزا* متناسب محصول

اکنون برگردیم به مثالی که بهمانشان داد چگونه سرمایه دار از پول سرمایه میسازد. کار لازم کارگر رسیده اش به شش ساعت بالغ میگردد و اضافه کار نیز بهمان مقدار و بنابراین درجه بهره کشی از نیروی کار به ۱۰۰٪ رسیده.

محصول دوازده ساعته روزانگار ۲۰ فوند نخ با ارزش ۳۰ شیلینگ است. بیش از ۸۰ این نخ - ارزش (۲۴ شیلینگ)، تنها از ارزش وسائل تولید صرف شده ای تشکیل میشود، که دوباره در محصول ظاهر گردیده است (۲۰ فوند پنبه از قرار ۲۰ شیلینگ، دوك و غیره از قرار ۴ شیلینگ)، یا به عبارت دیگر مربوط به سرمایه ثابت است. ۲۰ دیگر که باقی میماند عبارت از ۶ شیلینگ ارزش نخی است که ضمن پیروسی رسیده کی زائیده شده و نیمی از آن جانشین ارزش روزانه نیروی کار پیش برداشته، یعنی سرمایه متغیر و ۲ شیلینگ است و نیم دیگر اضافه ارزشی، بقدر ۲ شیلینگ، تشکیل میدهد. پس مجموع ارزش ۱۰ فوند نخ شرح زیر ترکیب یافته است:

نخ - ارزش ۳۰ شیلینگ = ۲۴ شیلینگ (ث) + ۲ شیلینگ (م) + ۲ شیلینگ (ض)

نظر باینکه مجموع این ارزش در مجموع محصول ۲۰ فوند نخ بروز کرده است ناچار باید عناصر مختلفه ارزشی در اجزا* متناسب محصول قابل بیان باشند.

اگر يك ارزش ۳۰ شیلنگی در ۲۰ فوند نخ وجود داشته باشد، ۸۰ این ارزش، یا بخش ثابت ۲۴ شیلنگی آن، در ۸۰ محصول یعنی ۱۶ فوند نخ وجود پیدا میکند. از این مقدار $\frac{1}{3}$ فوند معرف مواد خام یعنی پنبه رشته شده به مبلغ ۲۰ شیلنگ است و $\frac{2}{3}$ آن ناپنده ارزش مواد کتکی و وسائل کار مصرف شده از قبیل دوك و غیره به مبلغ ۴ شیلنگ.

بنابراین $\frac{1}{3}$ فوند نخ، در مجموع محصول ۲۰ فوندى، ناپند کلیه پنبه رشته شده و مواد خامی است که در تمام محصول بکار رفته است و لاغیر. صحیح است که در این مقدار نخ فقط $\frac{1}{3}$ فوند پنبه با ارزش $\frac{1}{3}$ شیلنگ وجود دارد، ولی $\frac{2}{3}$ شیلنگ ارزشی که بآن ملحق شده، معادل $\frac{2}{3}$ فوند پنبه دیگری است که در تولید نخ وارد گردیده است. بنابراین چنانست که کوشی بخش اخیر $\frac{2}{3}$ فوند بکلی از پنبه عاری است و به تمام محصول در $\frac{1}{3}$ فوند نخ متراکم شده است. در مقابل چنان مینماید که کوشی اکنون در این $\frac{1}{3}$ فوند نخ، حتی ذره ای از ارزش مواد کتکی و وسائل تولید، و اثری از ارزش جدیدی، که در جریان رسیدگی ایجاد شده، وجود ندارد.

همچنین $\frac{2}{3}$ فوند نخی، که بقیه سرمایه ثابت (برابر با ۴ شیلنگ)، را در بردارد جز ارزش مواد کتکی و وسائل کاری که در تمام محصول ۲۰ فوندى نخ مصرف شده است ناپند چیزی دیگری نیست.

بدین طریق $\frac{8}{10}$ محصول یا ۱۶ فوند نخ، با اینکه از لحاظ جسمانی ارزش مصرف تلقی میگردد و بنیاً

نخ مانند اجزا* دیگر محصول، بوسیله رسیدگی بوجود آمده اند، در ارتباط با این بیان، محتوی هیچگونه کاری که ضمن پیروسی رسیده کی جذب نموده باشند نیستند. مثل اینست که گویا بدون رسیدگی به نخ تهتیل شده اند و هیکل نخی آنها روپا و فریبی بیش نیست. در واقع هنگامیکه سرمایه دار این نخهارا به ۲۴ شیلنگ میفروشد تا وسائل تولید خود را از نو بخرد، آنگاه معلوم میشود که این ۱۶ فوند نخ جز پنبه، دوك، ذغال و غیره، که تغییر شکل داده اند، چیزی دیگری نیستند.

بعکس آن ۲۰ محصول یا ۴ فوند نخی که باقیمانده دیگر ناپند چیزی جز ارزش نوزاد ۶ شیلنگی

که در مدت ۱۲ ساعت روند رسیدگی تولید شده است، نیست. آنچه از ارزش مواد خام و وسائل کار مصرف شده در آنها وجود داشت قبلاً برداشت شده و در پیکر ۱۶ فوند نخ جای داده شده است. تمام کسار رسیدگی که در ۲۰ فوند نخ تجسم یافته، در ۲۰ محصول متمرکز گردیده است، چنانکه گویی رسیده چهار فوند نخ را در هوارشته، پاباپنبه و دوی کار کرده است، که بدون دخالت انسان، خود بخود در طبیعت وجود داشته و بمحصول هیچگونه ارزشی نیافزوده است.

از این ۴ فوند نخ، که بدین طریق ارزش تمام محصول روزانه پروسه رسیدگی را در بردارد فقط نیمی نماینده نیروی کار مصرف شده، و بنابراین نماینده سرمایه متغیر ۲ شلینگ است، و نیم دیگر یعنی ۲ فوند نخ تنها معرف اضافه ارزش ۲ شلینگ است.

نظر باینکه ۱۲ ساعت کار رسیده در ارزشی معادل ۶ شلینگ تجسم مییابد، در محصول نخی که ۲۰ شلینگ ارزش دارد ۶۰ ساعت کار تجسم شده است. این ۶۰ ساعت کار در ۲۰ فوند نخ وجود یافته است که از آن میان ۸۰ یا ۱۶ فوند آن محل مادی ۴۸ ساعت کار است که قبل از پروسه رسیدگی انجام گرفته، یعنی کاری که در وسائل تولید نخ تحقق یافته است. و بالعکس ۲۰ یا ۴ فوند پیکر آن محل مادی ۱۲ ساعت کار است که در خود پروسه رسیدگی صرف گردیده است.

ما فوقاد بدیم که ارزش نخ مساوی با مجموع ارزش جدید است که در اثنای تولید آن بوجود آمده با اضافه ارزشهایی که قبلاً در وسائل تولید آن وجود داشته است. اکنون نشان داده شد که چگونه میتوان عوامل ارزش محصول را، که از جهت وظیفه با از لحاظ مفهوم باید یکدیگر متفاوتند، در قسمتهای متناسب خود محصول بیان کرد.

این تجزیه محصول، یعنی تجزیه حاصل پروسه تولید بقدری از محصول که فقط نماینده کار محتوی در وسائل تولید، پابخش سرمایه ثابت باشد، و بقدری که فقط نماینده کار لازم اضافه شده در پروسه تولید، پابخش سرمایه متغیر باشد، و همچنین بقدری که فقط معرف اضافه کار با اضافه ارزشی باشد که در اثنای خود پروسه افزوده شده است، بهمان اندازه که ساده است حائز اهمیت است، چنانکه بعد ها انطباق آن بمسائل پیچیده تری، که تاکنون حل نشده مانده است، نشان خواهد داد.

ما تاکنون مجموع محصول رابطه نتیجه آماده روزانه کار ۱۲ ساعت تلقی نموده ایم. ولی ممکن است که همای پروسه ارزش آن نیز بروم و با اینحال محصولات جزو رابطه اجزا مختلفه محصول، که از لحاظ وظیفه باید یکدیگر متفاوتند، مورد نظر قرار دهیم.

رسیده در ۱۲ ساعت ۲۰ فوند نخ تولید میکند و بنابراین در یک ساعت $\frac{2}{3}$ و در ۸ ساعت $\frac{1}{3}$

فوند نخ یعنی جزئی از محصول را بوجود میآورد که محتوی کل ارزش پنبه است که طی تمام روزانه کار رفته شده است. بهمین طریق محصول جزئی که در حین یک ساعت و ۳۶ دقیقه بعد بوجود میآید مساوی

با $\frac{2}{3}$ فوند نخ است نماینده ارزش وسائل تولید است که طی ۱۲ ساعت کار به مصرف رسیده است. و همچنین

رسیده طی یک ساعت و ۱۲ دقیقه بعد ۲ فوند نخ مساوی با ۲ شلینگ تولید میکند، یعنی محصولی مساوی با مجموع ارزشی که وی در ظرف شش ساعت کار لازم بوجود میآورد. با آخره وی در آخرین

$\frac{1}{3}$ ساعت باز ۲ فوند نخ ایجاد میکند که ارزش آن برابر با اضافه ارزشی است که وی طی نصف روز اضافه کار خود بوجود آورده است. کارخانه دار انگلیسی این نوع محاسبه را برای استفاده داخلی خود بکار میبرد

و مثلاً میگوید که طی ۸ ساعت اول، با $\frac{1}{3}$ روزانه کار، پنبه خود را در آورده است و غیره. چنانکه دیده شد

این فرمول صحیح است و در واقع همان فرمول اولی است که از میان، یعنی در جائیکه اجزا محصول بطور

آماده پهلوی یکدیگر قرار گرفته اند، بزمان، یعنی هنگامیکه آنها بدین حال یکدیگر تولید میشوند، انتقال یافته است. ولی ممکن است که این فرمول با تصورات عجیبی نیز همراه گردد، بهیچوجه در مغز آن کسانی که عملاً در

پروسه ارزش افزائی ذینفعند و با ایجاد سو^۱ تفاهم نظری در این باره نیز کمتر علاقه ندارند. مثلاً ممکن است چنین تصور شود که رسیدن^۲ ماطی ۸ ساعت اولی روزانه کارش ارزش پنبه و در یک ساعت و ۳۶ دقیقه^۳ بعد ارزش وسائل کار مصرف شده و در یک ساعت و ۱۲ دقیقه^۴ بعد از آن ارزش مزد کار را تولید با جبران میکند و فقط آن "آخرین ساعت" مشهوراً صرف تولید اضافه ارزش برای کارفرما مینماید. بدین طریق برای رسیدن^۵ معجزه ای دیکانه قائل میشوند: وی در همان لحظه ای که پنبه، دیک، ماشین بخار، ذغال، روغن و غیره را تولید میکند، بوسیله همانها مشغول رشتن است و از پیکر کار، با درجه شدت معین، روز کار با همان شدت بیرون میآورد. زیرا در حالت مورد بحث ما برای تولید مواد خام و وسائل کار یک ساعت، مساوی با ۴ روزانه کار

۱۲ ساعته ضرورت پیدا میکند و تبدیل آنها به نخ نیز یک روز کار ۱۲ ساعته دیگر ایجاد مینماید.

مثال دیک، که شهرت تاریخی یافته است، نشان میدهد که حرص طعمه خواری باور داشتند. همچنین معجزاتی را پیش میآورد و هرگز دست رد بسینه تشری ساز نیرونک بازی، که برای اثبات چنین معجزاتی برمیخیزد، نمیزند.

۳- "آخرین ساعت" سنیر (۲)

در یکی از صبح های خوش سال ۱۸۳۶ ویلیام نامو سنیر، که بنیاد سبک دانشش در علم اقتصاد و سبک جذایش شهرت یافته بود و تا حدی میتوان ویرا کلاورن (۲۲) اقتصاد دانان انگلیسی خواند، از شهسبر آکسفورد به ضحسترا حضار شد تا بجای آنکه در آکسفورد علم اقتصاد تدريس کند خود در اینجا علم اقتصاد بیاموزد. صاحبان کارخانجات ویرا، مانند مشت زن اجیر خود، علیه قانون کارخانجات (۳۳) که تازه تصویب شده بود، و از آن بالاتر علیه تبلیغاتی که در باره ده ساعت کار بوقوع میبوست، انتخاب نمود. بودند. آنان با تیز بینی عملی عادی خود دریافتند که جناب استاد هنر *Wanted a good deal of finishing* (احتیاج به برق و جلانی حسابی دارد). بهمین جهت اعزام او را به ضحسترا تجهیز کردند. جناب استاد نیز بنوبه خود آنچه را که از دروس کارخانه داران ضحسترا آموخته بود در مناظره نامه ای (۳۳۳) تحت عنوان "Letters on the Factory Act, as its affects the cotton manufacture. London, 1837"

(نامه هائی در باره آثار قانون کارخانجات نسبت به کارخانه پنبه ریمی) بسبک زیبایی انشا نمود. در این نوشته میتوان، از جمله، مطالب آموزنده ذیل را خواند:

"باقانون کنونی، هیچ کارخانه ای، که افرادی کمتر از ۱۸ سال در استخدام دارد، نمیتواند روزانه بیش از یازده ساعت و نیم کار کند یعنی ۱۲ ساعت در پنج روز اول و ۹ ساعت در روز شنبه. ولی تحلیلگران زمین نشان میدهد که در چنین کارخانه ای مجموع سود سره (خالص) از آخرین ساعت ناشی میشود. یک کارخانه دار ۱۰۰۰۰۰ لیره^۶ استرلینگ میگذارد از این قرار: ۸۰۰۰۰ برای مینای کارخانه و ماشین آلات، ۲۰۰۰۰ برای مواد خام و دستمزدها. اگر گردش سرمایه سالی یکبار و سود ناسره ۱۰٪ فرض شود، عملکرد

(۲) ویلیام نامو سنیر William Nassau Senior (۱۷۹۷-۱۸۷۶) - اقتصاد دان انگلیسی که بنیاد تصویف مارکس^۷ ثناخوان وضع موجود و بالنتیجه اقتصاد عامیانه و سخنگوی بورژوازی نوخاسته است.

(۳۳) Clauron نام استعاری نویسنده داستانهای احساساتی آلمانی کارل هون Karl Heun است (۱۷۶۱-۱۸۰۴).

(۳۳۳) Factory Act مصوب مجلس انگلستان در سال ۱۸۳۳ در باره مقررات مربوط بکارگاهها و کارخانجات. Pamphlet (۳۳۳)

سالانه کارخانه باید عبارت از کالاهای معادل ۱۱۵۰۰۰ لیره استرلینگ باشد $\frac{5}{110}$ یا $\frac{1}{23}$ این ۱۱۵۰۰۰ لیره استرلینگ در هر ۲۳ نیم ساعت کار روزانه تولید میشود. از این $\frac{23}{110}$ ، که عام مبالغه است مبلغ ۱۱۵۰۰۰ لیره را در بر میگیرد (constituting the whole 115000 Pfd. St.) ، تنها $\frac{2}{23}$ آن ، یعنی ۱۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ از مجموع ۱۱۵۰۰۰ ، جانشین سرمایه میشود. $\frac{1}{23}$ یا ۵۰۰۰ لیره استرلینگ از ۱۰۰۰۰ لیره ای ، که سود ناسره (I) است ، فرسودگی کارخانه و ماشین آلات را جبران مینمایند. $\frac{2}{23}$ باقیمانده یعنی دو نیم ساعت آخر هر روز سود سره ای معادل ۱۰٪ تولید میکنند. بنابراین با فرض ثابت ماندن قیمتها ، اگر کارخانه میتوانست بجای ۱۱ ساعت ۱۲ ساعت کار کند ، با افزودن ۲۶۰۰ لیره استرلینگ سرمایه بسیار ، سود سره به بیش از دو برابر ترقی میکرد. از طرف دیگر اگر ساعات کار روزانه یک ساعت تقلیل مییافت سود سره از بین میرفت و در صورتیکه $\frac{1}{23}$ ساعت از آن کم میشد ، سود ناسره هم ناپدید میگردد (۲۲) .

و اینرا جناب استاد "تحلیل" مینماید ! اگر وی به ندبه و زاری کارخانه داران باور داشت ، اگر او

(۲۲) سنیر در اثر پیش گفته صفحه ۱۲ و ۱۳ - ما وارد مطالب شگفت انگیزی که در منظر ما تا "نیری" ندارد نمیشویم. مثلا در باره این نظریه بحث نمیکیم که کارخانه داران جبران فرسودگی ماشین آلات و غيره را یعنی جبران یکی از اجزا "تشکیل دهند" سرمایه را به مثابه بهره خود تلقی میکنند ، اعم از اینکه سره یا ناسره ، پاک یا ناپاک باشد. و نیز در باره صحت و سقم ارقامی که ذکر شده است چیزی نمیگوئیم. لئونارد هورنر Leonard Horner در "Letter to Mr Senior etc." London 1837 ثابت کرده است که ارقام مزبور بیش از آن با اصطلاح "تحلیل" ارزشی ندارند. لئونارد هورنر ، که از سال ۱۸۲۲ یکی از کمیسرهای تحقیق در منافعات کارخانجات (Factory Inquiry Commission) بود و تا سال ۱۸۵۹ سمت بازرسی کارخانجات و یادرواقع مانیسور کارخانه ها را داشت ، خدمات جاودانی نسبت به طبقه کارگر انگلستان نمود. وی علاوه بر آنکه در تمام طول حیات خود علیه کارخانه داران متعصب مبارزه کرد ، باورزایی نبرد نمود ، که برایشان شمارش "ار" اربابان کارخانه دار در مجلس عوام به مراتب بیشتر از ساعات کار "دستهای کارگران" اهمیت داشت .

(ملحقه بنیرنویس ۲۲) - بهمان سنیر ، قطع نظر از مخلوط بودن محتویات ، مهم است. در واقع آنچه او خواسته بگوید از اینقرار است: کارخانه دار روزانه ۱۱ ساعت و نیم یا ۲۳ نیم ساعت کارگر را بکار میبرد. کار سالانه کارکنان نیز مانند کار روزانه اش مرکب از ۱۱ ساعت و نیم یا ۲۳ نیم ساعت است (خریب در صد روزهای کار در جریان سال) با قبول این مقدمه ۲۳ نیم ساعتی مزبور محصول سالانه ای معادل ۱۱۵۰۰۰ لیره استرلینگ تولید میکنند. $\frac{1}{23}$ ساعت کار $\frac{1}{23} \times 115000 = 5000$ لیره را ، و $\frac{2}{23}$ ساعت کار $\frac{2}{23} \times 115000 = 100000$ لیره را بوجود میآورند ، یعنی فقط جبران سرمایه پیش ریخته را میکنند. باقی میماند ۳ نیم ساعت کار که $\frac{3}{23} \times 115000 = 15000$ لیره است و سود ناسره را تولید میکند. از این ۳ نیم ساعت کار ، نیم ساعت آن $\frac{1}{23} \times 115000 = 5000$ لیره استرلینگ است که فقط فرسودگی کارخانه و ماشین آلات را جبران مینماید. آخرین دو نیم ساعت کار یعنی آخرین ساعت ، $\frac{2}{23} \times 115000 = 10000$ لیره ، یعنی سود سره را ایجاد میکنند. سنیر در متن نوشته خود آخرین $\frac{2}{23}$ محصول را تبدیل بقسمتی از روزانه کار میکند.